

رباعیات سنایی غزنوی

فهرست مطالب

- ۴۵ رباعی شماره ۱: عشقت مرا بسینه ترکیش بتا
- ۴۶ رباعی شماره ۲: در دست منت همیشه دامن بادا
- ۴۷ رباعی شماره ۳: عفتا تو در آتش نهادی مارا
- ۴۸ رباعی شماره ۴: آنی که قرار با تو باشد مارا
- ۴۹ رباعی شماره ۵: ای لکب شکار نیست جز باز ترا
- ۵۰ رباعی شماره ۶: هر چند بسوختی به هرباب مرا
- ۵۱ رباعی شماره ۷: چون دوست نمود راه طامات مرا
- ۵۲ رباعی شماره ۸: در منزل وصل توشه ای نیست مرا
- ۵۳ رباعی شماره ۹: در دل ز طرب سگفته باغیت مرا

- رباعی شماره ۱۰: اندوه تو دلشاد کند مرجان را ۵۴
- رباعی شماره ۱۱: کبی باشد که ز طلعت دوان شا ۵۵
- رباعی شماره ۱۲: کردی نبرد ز بوسه از افسر ما ۵۶
- رباعی شماره ۱۳: در دل کردی قصد بداندیشی ما ۵۷
- رباعی شماره ۱۴: زان سوزد چشم تو زان ریزد آب ۵۸
- رباعی شماره ۱۵: تا در چشمم نشسته بودی در تاب ۵۹
- رباعی شماره ۱۶: بادل گفتم: چکونه ای، داد جواب ۶۰
- رباعی شماره ۱۷: گفتی که کیت ینم ای در خوشاب ۶۱
- رباعی شماره ۱۸: آنکس که ز عابدی در ایام شراب ۶۲
- رباعی شماره ۱۹: روز از دور خست بروشنی ماند عجب ۶۳

- رباعی شماره ۲۰: ای مجلس تو چو بخت نیک اصل طرب
۶۴
- رباعی شماره ۲۱: بهات می ستومی بود اصل طرب
۶۵
- رباعی شماره ۲۲: نیلوفر و لاله هر دو بی نیچ سبب
۶۶
- رباعی شماره ۲۳: تابشیدم که گرمی از آتش تب
۶۷
- رباعی شماره ۲۴: از روی تو و زلف تو روز آمد و شب
۶۸
- رباعی شماره ۲۵: تادیده ام آن سیب خوش دوست فریب
۶۹
- رباعی شماره ۲۶: بی خوابی شب جان مرا گر چه بکاست
۷۰
- رباعی شماره ۲۷: ای جان عزیز تن باید پرداخت
۷۱
- رباعی شماره ۲۸: آن موی که سوز عاشقان می انگیزت
۷۲
- رباعی شماره ۲۹: در دوستی ای صنم چو دادم دادت
۷۳
- رباعی شماره ۳۰: ای مانده زمان بنده اند ریادت
۷۴

- رباعی شماره ۳۱: ای کرده فلک به خون من نامزدت
۷۵
- رباعی شماره ۳۲: صدم بار به بوسه آزمودم پارت
۷۶
- رباعی شماره ۳۳: ای خواجه محمد ای محمد سیرت
۷۷
- رباعی شماره ۳۴: زین پس هر چون که داردم دوست رواست
۷۸
- رباعی شماره ۳۵: خورشید به زیر دامن معشوقه ماست
۷۹
- رباعی شماره ۳۶: بیرون جهان همه درون دل ماست
۸۰
- رباعی شماره ۳۷: روز از طلبت پرده بیکاری ماست
۸۱
- رباعی شماره ۳۸: هر باطل را که رهگذر بر گل ماست
۸۲
- رباعی شماره ۳۹: هجرت به دلم چو آتشی در پیوست
۸۳
- رباعی شماره ۴۰: دستی که حایل تو بودی پیوست
۸۴

- ۸۵ رباعی شماره ۴۱: تازلف بتم به بندز بجزیر نیست
- ۸۶ رباعی شماره ۴۲: خواهم که به اندیشه و یارای درست
- ۸۷ رباعی شماره ۴۳: گفتم پس از آنمه طلبهای درست
- ۸۸ رباعی شماره ۴۴: مست با چشم تو و تیر به دست
- ۸۹ رباعی شماره ۴۵: ای مه تویی از چهار کو هر شده هست
- ۹۰ رباعی شماره ۴۶: چون من به خودی نیادم روز نخست
- ۹۱ رباعی شماره ۴۷: ای چون گل و مل در به در و دست به دست
- ۹۲ رباعی شماره ۴۸: ای نیست شده ذات تو در پرده هست
- ۹۳ رباعی شماره ۴۹: لشکر که عشق عارض خرم تست
- ۹۴ رباعی شماره ۵۰: کسیرم که چو گل همه نکویی با تست

- ۹۵ رباعی شماره ۵۱: محراب جهان جمال رخساره تست
- ۹۶ رباعی شماره ۵۲: امروز بیز ز آنچه ترا پیوندست
- ۹۷ رباعی شماره ۵۳: بر من فلک اردست جفا کستردست
- ۹۸ رباعی شماره ۵۴: تاجان مراباده مهرت سودست
- ۹۹ رباعی شماره ۵۵: در دام تو هر کس که گرفتار ترست
- ۱۰۰ رباعی شماره ۵۶: مژگان و لبش عذرو عذابی دگرست
- ۱۰۱ رباعی شماره ۵۷: هر خوش پسری را حرکات دگرست
- ۱۰۲ رباعی شماره ۵۸: هر روز مر با تو نیازی دگرست
- ۱۰۳ رباعی شماره ۵۹: در شهر هر آنکسی که او مشهورست
- ۱۰۴ رباعی شماره ۶۰: غم خوردن این جهان فانی هوست

- ۱۰۵ رباعی شماره ۶۱: در دیده کبر کبریا ی تو بست
- ۱۰۶ رباعی شماره ۶۲: کر کویم جان فدا کنم جان نفست
- ۱۰۷ رباعی شماره ۶۳: تا این دل من همیشه عشق اندیش ست
- ۱۰۸ رباعی شماره ۶۴: زین روی که راه عشق را ہی تنگ ست
- ۱۰۹ رباعی شماره ۶۵: ارنیست دمان فزونت ار هست کمست
- ۱۱۰ رباعی شماره ۶۶: تنگی دهن یار ز اندیشه کمست
- ۱۱۱ رباعی شماره ۶۷: هر روز مرا ز عشق جان انجامت
- ۱۱۲ رباعی شماره ۶۸: آسجا که سرتیغ ترا یافتن ست
- ۱۱۳ رباعی شماره ۶۹: آنم که مرا نه دل نه جان و نه مت
- ۱۱۴ رباعی شماره ۷۰: بر مان محبت نفس سرد مت

- ۱۱۵ رباعی شماره ۷۱: شہاز فراق تو دلم پر خوست
- ۱۱۶ رباعی شماره ۷۲: آن روز کہ بیش با من اورا کینست
- ۱۱۷ رباعی شماره ۷۳: در مرگ حیات اہل داد و دینست
- ۱۱۸ رباعی شماره ۷۴: آنکس کہ سرت برید غمخوار تو اوست
- ۱۱۹ رباعی شماره ۷۵: آنکس کہ بہ یاد او مرا کار نکوست
- ۱۲۰ رباعی شماره ۷۶: ایام درشت رام بہرام شہ ست
- ۱۲۱ رباعی شماره ۷۷: ہر چند بلای عشق دشمن کاہست
- ۱۲۲ رباعی شماره ۷۸: در دام تو ہر کس کہ گرفتار ترست
- ۱۲۳ رباعی شماره ۷۹: چندان چشم کہ در غم ہجر کریست
- ۱۲۴ رباعی شماره ۸۰: گویند کہ راستی چوزر کاہست

- ۱۲۵ رباعی شماره ۸۱: کمتر ز من ای جان به جهان خانگی نیست
- ۱۲۶ رباعی شماره ۸۲: اندر عقب دکان قصاب گوشت
- ۱۲۷ رباعی شماره ۸۳: ز لحن تو تابوی گل نوروزیست
- ۱۲۸ رباعی شماره ۸۴: عقلی که ز لطف دیده جان پنداشت
- ۱۲۹ رباعی شماره ۸۵: روزی که رطب داد همی از پشست
- ۱۳۰ رباعی شماره ۸۶: نوری که همی جمع نیایی در مشت
- ۱۳۱ رباعی شماره ۸۷: بس عابد را که سرو بالایی تو کشت
- ۱۳۲ رباعی شماره ۸۸: صدف بار ره می به کوی تو شتافت
- ۱۳۳ رباعی شماره ۸۹: بویی که مرزو صل یار آمد رفت
- ۱۳۴ رباعی شماره ۹۰: ای عالم علم پیشگاه تو برفت

- ۱۳۵ رباعی شماره ۹۱: رازی که سر زلف تو بآباد بگفت
- ۱۳۶ رباعی شماره ۹۲: چون دید مرا رخانش چون گل بگشفت
- ۱۳۷ رباعی شماره ۹۳: افلاک به تیر عشق تو انعم سفت
- ۱۳۸ رباعی شماره ۹۴: تا کی باشم با غم هجران تو جفت
- ۱۳۹ رباعی شماره ۹۵: در خاک بجهت چو خوریا قمت
- ۱۴۰ رباعی شماره ۹۶: ای دیده روشن سنایی ز غمت
- ۱۴۱ رباعی شماره ۹۷: از ظلمت چون گرفته ما هم ز غمت
- ۱۴۲ رباعی شماره ۹۸: دل خسته و زار و ناتوانم ز غمت
- ۱۴۳ رباعی شماره ۹۹: هر چند دلم بش کشد بار غمت
- ۱۴۴ رباعی شماره ۱۰۰: سرو چمنی یاد نیاید ز منت

- ۱۴۵ رباعی شماره ۱۰۱: زین رفتن جان ربای دردافزایت
- ۱۴۶ رباعی شماره ۱۰۲: آتش در زن ز کبریا در کویت
- ۱۴۷ رباعی شماره ۱۰۳: هستی تو سزای این و صد خدین رنج
- ۱۴۸ رباعی شماره ۱۰۴: اندر همه عمر من بسی وقت صبح
- ۱۴۹ رباعی شماره ۱۰۵: هر جا که ترا بلندی جزا باد
- ۱۵۰ رباعی شماره ۱۰۶: ای شاخ تو اقبال و خرد بارت باد
- ۱۵۱ رباعی شماره ۱۰۷: گوشت سوی عاقلان غافل و ش باد
- ۱۵۲ رباعی شماره ۱۰۸: ز لحنانت همیشه خم در خم باد
- ۱۵۳ رباعی شماره ۱۰۹: نور بصرم خاک قدمای تو باد
- ۱۵۴ رباعی شماره ۱۱۰: اصل همه شادی از دل شاد تو باد

- ۱۵۵ رباعی شماره ۱۱۱: از کبر چو من طبع تو بکریخته باد
- ۱۵۶ رباعی شماره ۱۱۲: کردی که ز دیوار تو براید باد
- ۱۵۷ رباعی شماره ۱۱۳: کاری که ز کارتست ناساخته باد
- ۱۵۸ رباعی شماره ۱۱۴: چشمم ز فراق تو جهان سوز مباد
- ۱۵۹ رباعی شماره ۱۱۵: آن راشایی که باشم از عشق تو شاد
- ۱۶۰ رباعی شماره ۱۱۶: آن به که کنم یاد تو ای حور نژاد
- ۱۶۱ رباعی شماره ۱۱۷: ما را بجز از تو عالم افروز مباد
- ۱۶۲ رباعی شماره ۱۱۸: در دیده خشم نیک روی تو مباد
- ۱۶۳ رباعی شماره ۱۱۹: آب از اثر عارض تو می گردد
- ۱۶۴ رباعی شماره ۱۲۰: تن در غم تو در آب منزل دارد

- ۱۶۵ رباعی شماره ۱۲۱: هجر تو خوشست اگر چه زارم دارد
- ۱۶۶ رباعی شماره ۱۲۲: از روی تو دیده باجمالی دارد
- ۱۶۷ رباعی شماره ۱۲۳: با هجر تو بنده دل خمین می دارد
- ۱۶۸ رباعی شماره ۱۲۴: ای صورت تو سکون دلم را چو خرد
- ۱۶۹ رباعی شماره ۱۲۵: که جفت صلاح باشم و یار خرد
- ۱۷۰ رباعی شماره ۱۲۶: من چون تو نیابم تو چو من یابی صد
- ۱۷۱ رباعی شماره ۱۲۷: روزی که بود دست ز جانان پردرد
- ۱۷۲ رباعی شماره ۱۲۸: گر خاک شوم چو باد بر من گذرد
- ۱۷۳ رباعی شماره ۱۲۹: بر رهگذر دوست کمین خواهم کرد
- ۱۷۴ رباعی شماره ۱۳۰: از دور مرا بد لب خندان کرد

- ۱۷۵ رباعی شماره ۱۳۱: سودای توام بی سرو بی سامان کرد
- ۱۷۶ رباعی شماره ۱۳۲: روزی که سراز پرده برون خواهی کرد
- ۱۷۷ رباعی شماره ۱۳۳: چون چهره تُو ز کُریه باشد پردد
- ۱۷۸ رباعی شماره ۱۳۴: گفتا که به کرد کوی ما خیره مکرد
- ۱۷۹ رباعی شماره ۱۳۵: مکنر تو بد آنکه ذوفنون آید مرد
- ۱۸۰ رباعی شماره ۱۳۶: رو کرد سمر پرده اسرار مکرد
- ۱۸۱ رباعی شماره ۱۳۷: آن بت که دل مرا فراخنک آورد
- ۱۸۲ رباعی شماره ۱۳۸: بس دل که غم سود و زیان تو خورد
- ۱۸۳ رباعی شماره ۱۳۹: هر کوبه جهان راه قلندر کسیرد
- ۱۸۴ رباعی شماره ۱۴۰: چون پوست کشد کار به دندان کسیرد

- ۱۸۵ رباعی شماره ۱۴۱: این اسب قلندری نه هر کس تازد
- ۱۸۶ رباعی شماره ۱۴۲: کبری که کرسنه شده نانی ارزو
- ۱۸۷ رباعی شماره ۱۴۳: بادی که ز کوی آن مکارین خیزد
- ۱۸۸ رباعی شماره ۱۴۴: ای آنکه برت مردم بد، دد باشد
- ۱۸۹ رباعی شماره ۱۴۵: دشنام که از لب تو مهوش باشد
- ۱۹۰ رباعی شماره ۱۴۶: توشیر دلی شکار تو دل باشد
- ۱۹۱ رباعی شماره ۱۴۷: این ضامن صبر من نخل خواهد شد
- ۱۹۲ رباعی شماره ۱۴۸: در راه قلندری زیان سود تو شد
- ۱۹۳ رباعی شماره ۱۴۹: بالایی بتان چاکر بالایی تو شد
- ۱۹۴ رباعی شماره ۱۵۰: از فقر نشان نکر که در عود آمد

- ۱۹۵ رباعی شماره ۱۵۱: در بجز تو ام قوت یک آه ماند
- ۱۹۶ رباعی شماره ۱۵۲: نارفته به کوی صدق دگامی چند
- ۱۹۷ رباعی شماره ۱۵۳: تقاش که بر نقش تو پرگار افکند
- ۱۹۸ رباعی شماره ۱۵۴: مرغان که خروش بی نهایت کردند
- ۱۹۹ رباعی شماره ۱۵۵: ای گل نه به سیم اگر به جانت بخزند
- ۲۰۰ رباعی شماره ۱۵۶: این بی ریشان که سبزه سیم وزرند
- ۲۰۱ رباعی شماره ۱۵۷: سیم رخ نه ای که بی تو نام تو برند
- ۲۰۲ رباعی شماره ۱۵۸: سادات به یک بار همه مجورند
- ۲۰۳ رباعی شماره ۱۵۹: بایاد تو جام زهر چون نوش کشند
- ۲۰۴ رباعی شماره ۱۶۰: تا عشق قد تو، همچو خنجر نکند

- رباعی شماره ۱۶۱: عشق تو کرامی شادی و غم نکند
۲۰۵
- رباعی شماره ۱۶۲: بسیار مگو دلا که سودی نکند
۲۰۶
- رباعی شماره ۱۶۳: یک دم سر زلف خویش پر خم نکند
۲۰۷
- رباعی شماره ۱۶۴: عشاق اگر دو کون پیش تو نهند
۲۰۸
- رباعی شماره ۱۶۵: عشق و غم تو اگر چه بی دادانند
۲۰۹
- رباعی شماره ۱۶۶: آنها که اسیر عشق دلدارانند
۲۱۰
- رباعی شماره ۱۶۷: آنها که دین حدیث آویخته اند
۲۱۱
- رباعی شماره ۱۶۸: دیده ز فراق تو زیان می بیند
۲۱۲
- رباعی شماره ۱۶۹: آن روز که مهر کارگردون زده اند
۲۱۳
- رباعی شماره ۱۷۰: تا در طلب مات همی کام بود
۲۱۴

- رباعی شماره ۱۷۱: آن ذات که پرورده اَسرار بود
۲۱۵
- رباعی شماره ۱۷۲: هر بوده که اوز اصل نابود بود
۲۱۶
- رباعی شماره ۱۷۳: دل بنده عاشقی تن آزاد چه سود باشد
۲۱۷
- رباعی شماره ۱۷۴: زن، زن زوفا شود ز زیور نشود
۲۱۸
- رباعی شماره ۱۷۵: ترسم که دل از وصل تو خرم نشود
۲۱۹
- رباعی شماره ۱۷۶: یک روز دلت به مهر مانگر آید
۲۲۰
- رباعی شماره ۱۷۷: آنی که فدای تو روان می باید
۲۲۱
- رباعی شماره ۱۷۸: گاهی فلکم گریستن فرماید
۲۲۲
- رباعی شماره ۱۷۹: روزی که بتم ز فوطه رخ بنماید
۲۲۳
- رباعی شماره ۱۸۰: مردی که به راه عشق جان فرساید
۲۲۴

- ۲۲۵ رباعی شماره ۱۸۱: آن باید آن که مرد عاشق آید
- ۲۲۶ رباعی شماره ۱۸۲: آن غم‌نیم تاب در هم نگرید
- ۲۲۷ رباعی شماره ۱۸۳: دی بنده چو آن لاله خندان تو دید
- ۲۲۸ رباعی شماره ۱۸۴: اکنون که سیاهی ای دل چون خورشید
- ۲۲۹ رباعی شماره ۱۸۵: ای دیدن تو راحت جانم جاوید
- ۲۳۰ رباعی شماره ۱۸۶: ای خورشیدی که نورت از روی امید
- ۲۳۱ رباعی شماره ۱۸۷: یک ذره نسیم خاک پایت بوزید
- ۲۳۲ رباعی شماره ۱۸۸: کوئی که من از بلعجبی دارم عار
- ۲۳۳ رباعی شماره ۱۸۹: چون از اجل تو دید بر لوح آثار
- ۲۳۴ رباعی شماره ۱۹۰: نازان و کرازان بر وثاق آمد یار

- ۲۳۵ رباعی شماره ۱۹۱: از غایت بی تکلفی مادر هر کار
- ۲۳۶ رباعی شماره ۱۹۲: نه چرخ به کام ما بگردد یک بار
- ۲۳۷ رباعی شماره ۱۹۳: بخت و دل من ز من بر آوردار
- ۲۳۸ رباعی شماره ۱۹۴: ای کشته چو ماه و پمخو خورشید سمر
- ۲۳۹ رباعی شماره ۱۹۵: ای روی تو رخشده تر از قبله کبر
- ۲۴۰ رباعی شماره ۱۹۶: آن کس که چو او نبود در دهر و در
- ۲۴۱ رباعی شماره ۱۹۷: بازی بکنر عشق چه کرد دست آغاز
- ۲۴۲ رباعی شماره ۱۹۸: هرگز دل من به آشکارا و به راز
- ۲۴۳ رباعی شماره ۱۹۹: اول تو حدیث عشق کردی آغاز
- ۲۴۴ رباعی شماره ۲۰۰: از عشق تو ای صنم به بهای دراز

- رباعی شماره ۲۰۱: خوشنوشده بود آن صنم قاعده ساز
۲۴۵
- رباعی شماره ۲۰۲: نادیده ترا چو راه را کردم باز
۲۴۶
- رباعی شماره ۲۰۳: خواهی که ترا روی دهد صرف نیاز
۲۴۷
- رباعی شماره ۲۰۴: عقلی که همیشه باروانی و مساز
۲۴۸
- رباعی شماره ۲۰۵: شب کشت ز بهران دل فروزم روز
۲۴۹
- رباعی شماره ۲۰۶: ای گلبن نابوده او باش هنوز
۲۵۰
- رباعی شماره ۲۰۷: آسمه سران بی نوایم هنوز
۲۵۱
- رباعی شماره ۲۰۸: بر چرخ نهاده پای بستیم هنوز
۲۵۲
- رباعی شماره ۲۰۹: ای در سر زلف تو صبا غمخیز
۲۵۳
- رباعی شماره ۲۱۰: درد دلم از طیب بیوده می پرس
۲۵۴

- رباعی شماره ۲۱۱: ای دیده زهر طرف که بر خیزد خس
۲۵۵
- رباعی شماره ۲۱۲: خواندیم کرسنه ماز دل یار هوس
۲۵۶
- رباعی شماره ۲۱۳: ای چون هستی برده دل من به هوس
۲۵۷
- رباعی شماره ۲۱۴: ای من به تو زنده بهجو مردم به نفس
۲۵۸
- رباعی شماره ۲۱۵: اندر طلبت هزار دل کرد هوس
۲۵۹
- رباعی شماره ۲۱۶: شمع می که چو پروانه بود نزد تو کس
۲۶۰
- رباعی شماره ۲۱۷: بادی که بیاوری به ما جان چو نفس
۲۶۱
- رباعی شماره ۲۱۸: ای تن وطن بلا می آن دلکش باش
۲۶۲
- رباعی شماره ۲۱۹: ای گشته دل و جان من از عشق تو لاش
۲۶۳
- رباعی شماره ۲۲۰: با من ز دریچه ای مشک دلکش
۲۶۴

- رباعی شماره ۲۲۱: ای عارض گل پوش سمن پاش تو خوش
۲۶۵
- رباعی شماره ۲۲۲: بر طرف قمر نهاده مشک و شکرش
۲۶۶
- رباعی شماره ۲۲۳: چون نرد درهی در آبی ای دلبرکش
۲۶۷
- رباعی شماره ۲۲۴: فی آب دو چشم داری ای حور افش
۲۶۸
- رباعی شماره ۲۲۵: بایسنه این و آن چه کوئی غم خویش
۲۶۹
- رباعی شماره ۲۲۶: می بر کف کسیر و هر دو عالم بفروش
۲۷۰
- رباعی شماره ۲۲۷: ای برده دل من چو خزاران درویش
۲۷۱
- رباعی شماره ۲۲۸: که در پی دین رویم و که در پی کیش
۲۷۲
- رباعی شماره ۲۲۹: هر چند بود مردم دانا درویش
۲۷۳
- رباعی شماره ۲۳۰: دی آمدنی به حیرت از منزل خویش
۲۷۴

- رباعی شماره ۲۳۱: آراست بهار کوی و دروازه خویش
۲۷۵
- رباعی شماره ۲۳۲: از عشق تو ای سنگدل کافر کیش
۲۷۶
- رباعی شماره ۲۳۳: معشوقه دلم به آتش انباشت چو شمع
۲۷۷
- رباعی شماره ۲۳۴: از یار و فاجوی کاندز هر باغ
۲۷۸
- رباعی شماره ۲۳۵: نیکوتری از آب روان اندر باغ
۲۷۹
- رباعی شماره ۲۳۶: نادیده من از عشق تو یک روز فراغ
۲۸۰
- رباعی شماره ۲۳۷: ای بیماری سرو ترا کرده کنار
۲۸۱
- رباعی شماره ۲۳۸: در راه تو ارسود و زیانم فارغ
۲۸۲
- رباعی شماره ۲۳۹: تا دیدم هوات در دلم غایت عشق
۲۸۳
- رباعی شماره ۲۴۰: بر سین سریر سر سپاه آمد عشق
۲۸۴

- رباعی شماره ۲۴۱: جز من به جهان نبود کس در خور عشق
۲۸۵
- رباعی شماره ۲۴۲: تحویل کنم نام خود از دقتر عشق
۲۸۶
- رباعی شماره ۲۴۳: جز تیر بلا نبود در ترکش عشق
۲۸۷
- رباعی شماره ۲۴۴: گویند که کرده ای دلت برده عشق
۲۸۸
- رباعی شماره ۲۴۵: کی بسته کند عقل سر پرده عشق
۲۸۹
- رباعی شماره ۲۴۶: چشمی دارم ز اشک پیمانه عشق
۲۹۰
- رباعی شماره ۲۴۷: خورشید سباز سوزد از سایه عشق
۲۹۱
- رباعی شماره ۲۴۸: آن روز که شیر خوردم از دایه عشق
۲۹۲
- رباعی شماره ۲۴۹: کردی تو پریر آب وصل از رخ پاک
۲۹۳
- رباعی شماره ۲۵۰: ای آصف این زمانه از خاطر پاک
۲۹۴

- ۲۹۵ رباعی شماره ۲۵۱: زین پیش به شهای سیاه شبه ناک
- ۲۹۶ رباعی شماره ۲۵۲: ناید به کف آن زلف سمن مال به مال
- ۲۹۷ رباعی شماره ۲۵۳: هر چند شدم ز عش تو خوار و نخل
- ۲۹۸ رباعی شماره ۲۵۴: ای عهد تو عهد دوستان سرپل
- ۲۹۹ رباعی شماره ۲۵۵: از گفته بد کوی تو چون هر عاقل
- ۳۰۰ رباعی شماره ۲۵۶: با چهره آن نگار خندان ای گل
- ۳۰۱ رباعی شماره ۲۵۷: ای عمر عزیز داده برباد ز جل
- ۳۰۲ رباعی شماره ۲۵۸: در عشق تو خفته، پمچو بروی توام
- ۳۰۳ رباعی شماره ۲۵۹: از روی عتاب اگر چه کوی سر دم
- ۳۰۴ رباعی شماره ۲۶۰: بسیار ز عاشقت غمنا خوردم

- رباعی شماره ۲۶۱: بر دل ز غم فراق داغی دارم
۳۰۵
- رباعی شماره ۲۶۲: هر بار ز دیده از تو در تیارم
۳۰۶
- رباعی شماره ۲۶۳: هر روز به درد از تو نویدی دارم
۳۰۷
- رباعی شماره ۲۶۴: نامت پس ازین یار به اسم دارم
۳۰۸
- رباعی شماره ۲۶۵: در خواب که از دل شب آتش بیزم
۳۰۹
- رباعی شماره ۲۶۶: چون در غم آن مکار سرکش باشم
۳۱۰
- رباعی شماره ۲۶۷: گفتم خود را ز خس نگهدار ای چشم
۳۱۱
- رباعی شماره ۲۶۸: افسرده شد از دم دمانم دم چشم
۳۱۲
- رباعی شماره ۲۶۹: کز با فلکم کنی برابر میشم
۳۱۳
- رباعی شماره ۲۷۰: روز آمد و برکشید خورشید علم
۳۱۴

- ۳۱۵ رباعی شماره ۲۷۱: تیغ از کف و بازوی تو ای فخر ارم
- ۳۱۶ رباعی شماره ۲۷۲: چون گل صنما جامه به صد جا چاکم
- ۳۱۷ رباعی شماره ۲۷۳: باد دولت حسن دوست اندر جنکم
- ۳۱۸ رباعی شماره ۲۷۴: ای بسته به تو مهر و وفا یک عالم
- ۳۱۹ رباعی شماره ۲۷۵: ای گشته فراق تو غم افزای دلم
- ۳۲۰ رباعی شماره ۲۷۶: پر شد ز شراب عشق جانما جامم
- ۳۲۱ رباعی شماره ۲۷۷: یک بوسه بر آن لبان خندان نزنم
- ۳۲۲ رباعی شماره ۲۷۸: بی وصل تو زندگانی ای مه چکنم
- ۳۲۳ رباعی شماره ۲۷۹: کیرم ز غمت جان و خرد پیر کنم

- ۳۲۴ رباعی شماره ۲۸۰: دارد پشتم ز وعده خام تو خم
- ۳۲۵ رباعی شماره ۲۸۱: ای چون شکن زلف تو پشتم خم خم
- ۳۲۶ رباعی شماره ۲۸۲: از آمدنم فرود رنج بدنم
- ۳۲۷ رباعی شماره ۲۸۳: با ابر همیشه در عباس میهنم
- ۳۲۸ رباعی شماره ۲۸۴: فحی که به آمدنت مضور شوم
- ۳۲۹ رباعی شماره ۲۸۵: در وصل شب و روز شمر دیم بهم
- ۳۳۰ رباعی شماره ۲۸۶: مجرم رخ تو که مابد و آسایم
- ۳۳۱ رباعی شماره ۲۸۷: چوبی بودم بود به گل در پایم
- ۳۳۲ رباعی شماره ۲۸۸: گفتم که مگردل ز تو برداشته ایم
- ۳۳۳ رباعی شماره ۲۸۹: چون می دانی همه ز خاک و آبیم

- ۳۳۴ رباعی شماره ۲۹۰: یک چند در اسلام فرس تاخت ایم
- ۳۳۵ رباعی شماره ۲۹۱: راحت همه از غمی برانداخته ایم
- ۳۳۶ رباعی شماره ۲۹۲: از دیده دم خرید روی تو شدیم
- ۳۳۷ رباعی شماره ۲۹۳: ما شربت بجز تو چشیدیم و شدیم
- ۳۳۸ رباعی شماره ۲۹۴: زان یک نظر نمان که ما زدیم
- ۳۳۹ رباعی شماره ۲۹۵: کاری که نه با تویی نظام اعماریم
- ۳۴۰ رباعی شماره ۲۹۶: تا نطن نسری که از تو آگاه تریم
- ۳۴۱ رباعی شماره ۲۹۷: مانده باد اگر چه بی پا و سریم
- ۳۴۲ رباعی شماره ۲۹۸: با خوی بد تو کر چه در پر خاشیم
- ۳۴۳ رباعی شماره ۲۹۹: ای روی تو پاکیزه تر از کف کلیم

- ۳۴۴ رباعی شماره ۳۰۰: قائم به خودی از آن شب و روز مقیم
- ۳۴۵ رباعی شماره ۳۰۱: قلاشایم و لا ابالی حالیم
- ۳۴۶ رباعی شماره ۳۰۲: هستیم ز بند کیت ما شادای جان
- ۳۴۷ رباعی شماره ۳۰۳: اکنون که زدونی ای جهان گذران
- ۳۴۸ رباعی شماره ۳۰۴: عقلی که خلاف تو گزیدن توان
- ۳۴۹ رباعی شماره ۳۰۵: یک شب غم بهران تو ای جان جهان
- ۳۵۰ رباعی شماره ۳۰۶: که سوی من آبی از لطیفی پویان
- ۳۵۱ رباعی شماره ۳۰۷: آزار ترا کر چه نهادم کردن
- ۳۵۲ رباعی شماره ۳۰۸: اندر دیار تنگ باید بودن
- ۳۵۳ رباعی شماره ۳۰۹: در بند بلا می آن بت کش بودن

- رباعی شماره ۳۱۰: تا چند ز سودای جهان پی نمودن
۳۵۴
- رباعی شماره ۳۱۱: ای دیده زهر طرف که بر خیزد خس
۳۵۵
- رباعی شماره ۳۱۲: گر شاد نخواهی این دلم شاد کن
۳۵۶
- رباعی شماره ۳۱۳: فرمان حسود ققه انگیز کن
۳۵۷
- رباعی شماره ۳۱۴: تابا خودی ارچه همیشنی بامن
۳۵۸
- رباعی شماره ۳۱۵: که بروزی به دامنم بردامن
۳۵۹
- رباعی شماره ۳۱۶: اکنون که سدهوای تو داد از من
۳۶۰
- رباعی شماره ۳۱۷: که یار شوی تو با ملامت کر من
۳۶۱
- رباعی شماره ۳۱۸: بامن شب و روز کرم بودی به سخن
۳۶۲
- رباعی شماره ۳۱۹: ای چون گل نو کشفه بر طرف چمن
۳۶۳

- ۳۶۴ رباعی شماره ۳۲۰: پندی دہمت اگر پذیری ای تن
- ۳۶۵ رباعی شماره ۳۲۱: ای یار قلندر خراباتی من
- ۳۶۶ رباعی شماره ۳۲۲: گر کرده بدی تو آزمون دل من
- ۳۶۷ رباعی شماره ۳۲۳: بد کمتر ازین کن ای بت یسین تن
- ۳۶۸ رباعی شماره ۳۲۴: ای شاه چولاله دارد از تو دشمن
- ۳۶۹ رباعی شماره ۳۲۵: بی تیر غمت پشت کمان دارم من
- ۳۷۰ رباعی شماره ۳۲۶: غمهای تو در میان جان دارم من
- ۳۷۱ رباعی شماره ۳۲۷: بخشی نہ کہ بادوست در آمیزم من
- ۳۷۲ رباعی شماره ۳۲۸: ای بی سببی ہمیشہ آزرده من
- ۳۷۳ رباعی شماره ۳۲۹: چون آمد شد بریدم از کوی تو من

- ۳۷۴ رباعی شماره ۳۳۰: از عشوه چرخ در امانم ز تو من
- ۳۷۵ رباعی شماره ۳۳۱: دلهامه آب کشت و جانها همه خون
- ۳۷۶ رباعی شماره ۳۳۲: در جنب کرانی تو ای نوستگین
- ۳۷۷ رباعی شماره ۳۳۳: بهرام دوانده و دوجونده کین
- ۳۷۸ رباعی شماره ۳۳۴: پارچه نمی کرد چو کفرم تمکین
- ۳۷۹ رباعی شماره ۳۳۵: آب ارچه نمی رود به جویم باتو
- ۳۸۰ رباعی شماره ۳۳۶: ای طالع سعد روح فرخنده به تو
- ۳۸۱ رباعی شماره ۳۳۷: ای قامت سرو کشته کوتاه به تو
- ۳۸۲ رباعی شماره ۳۳۸: آنی که عدو چو برک بیدست از تو
- ۳۸۳ رباعی شماره ۳۳۹: بی آنکه به کس رسید پیوند از تو

- ۳۸۴ رباعی شماره ۳۴۰: جز کرد و لم کشت نداند غم تو
- ۳۸۵ رباعی شماره ۳۴۱: ای مجلس باز مجلس خرم تو
- ۳۸۶ رباعی شماره ۳۴۲: ای بی تو دلیل اشب و ادهم تو
- ۳۸۷ رباعی شماره ۳۴۳: چون موی شدم ز رشک سیرا هن تو
- ۳۸۸ رباعی شماره ۳۴۴: دل سوخته شد و تف اندیشه تو
- ۳۸۹ رباعی شماره ۳۴۵: ای زلف و رخ تو یاه پیشه تو
- ۳۹۰ رباعی شماره ۳۴۶: ای همت صد خزار کس در پی تو
- ۳۹۱ رباعی شماره ۳۴۷: دل کیست که کوهری فشانده بی تو
- ۳۹۲ رباعی شماره ۳۴۸: چون آتش تنی بی قرارم بی تو
- ۳۹۳ رباعی شماره ۳۴۹: ای عقل اگر چند شیرینی دون شو

- ۳۹۴ رباعی شماره ۳۵۰: اندر ره عشق دلبران صادق کو
- ۳۹۵ رباعی شماره ۳۵۱: باز آن پسر چه زنج خوش زن کو
- ۳۹۶ رباعی شماره ۳۵۲: ای معبران شهر و لیتان کو
- ۳۹۷ رباعی شماره ۳۵۳: گفستی گل که کرده ای زن با که و مه
- ۳۹۸ رباعی شماره ۳۵۴: ما ذات نهاده بر صفاتیم همه
- ۳۹۹ رباعی شماره ۳۵۵: کربد کو بی ترابی گفت ای ماه
- ۴۰۰ رباعی شماره ۳۵۶: از بهر کی بوس به دو ماه ای ماه
- ۴۰۱ رباعی شماره ۳۵۷: با من ز دریچه ای مشک و نواه
- ۴۰۲ رباعی شماره ۳۵۸: زین عالم بی وفا سپردازی به
- ۴۰۳ رباعی شماره ۳۵۹: کز توبه صلح خویش کم نازی به

- رباعی شماره ۳۶۰: جز یاد تو دل بهره بستم توبه
۴۰۴
- رباعی شماره ۳۶۱: بامن دو هزار عشوه بفروخته‌ای
۴۰۵
- رباعی شماره ۳۶۲: در جامه و فوطه سخت خرم شده‌ای
۴۰۶
- رباعی شماره ۳۶۳: ای آنکه تو رحمت خدایی شده‌ای
۴۰۷
- رباعی شماره ۳۶۴: تانقطه‌ حال مشک برخ زده‌ای
۴۰۸
- رباعی شماره ۳۶۵: هر چند به دلبری کنون آمده‌ای
۴۰۹
- رباعی شماره ۳۶۶: در حسن چو عشق نادرست آمده‌ای
۴۱۰
- رباعی شماره ۳۶۷: خسودی تو بجویم ای مولایی
۴۱۱
- رباعی شماره ۳۶۸: چون نار اکرم فروختن فریایی
۴۱۲
- رباعی شماره ۳۶۹: گفتم که بزم از تو ای مینایی
۴۱۳

- رباعی شماره ۳۷۰: ای سون آزادز بس رعنائی
۴۱۴
- رباعی شماره ۳۷۱: تا تو ز درون وفا می او می جویی
۴۱۵
- رباعی شماره ۳۷۲: غم کی خورد آنکه شادمانش تویی
۴۱۶
- رباعی شماره ۳۷۳: بیزار شواز خود که زیان تو تویی
۴۱۷
- رباعی شماره ۳۷۴: مردی که برای دین سوارست تویی
۴۱۸
- رباعی شماره ۳۷۵: چون حمله دهی نیک سوارا که تویی
۴۱۹
- رباعی شماره ۳۷۶: خود ماه بود چنین مسرور که تویی
۴۲۰
- رباعی شماره ۳۷۷: روشن تر از آفتاب و ماهی کوئی
۴۲۱
- رباعی شماره ۳۷۸: جایی که نمودی آن رخ روح افزای
۴۲۲
- رباعی شماره ۳۷۹: با خصم توا ز پی تو ای دهر آرای
۴۲۳

- رباعی شماره ۳۸۰: در عشق تو ای شکر لب روح افزای
۴۲۴
- رباعی شماره ۳۸۱: خود را چو عطا دهی فراوان مستای
۴۲۵
- رباعی شماره ۳۸۲: در پیش خودم ہی کنی آنجایی
۴۲۶
- رباعی شماره ۳۸۳: شب را سلب روز فروزان کردی
۴۲۷
- رباعی شماره ۳۸۴: صد چشمه ز چشم من براندی و شدی
۴۲۸
- رباعی شماره ۳۸۵: ای رفقه و دل برده چنین نیندی
۴۲۹
- رباعی شماره ۳۸۶: ای دل نبوش از آن صنم دل داری
۴۳۰
- رباعی شماره ۳۸۷: در هر خم زلف مشکبیزی داری
۴۳۱
- رباعی شماره ۳۸۸: زان چشم چو زکس که به من درنگری
۴۳۲
- رباعی شماره ۳۸۹: کیرم که غم هجر و صالم نخوری
۴۳۳

- رباعی شماره ۳۹۰: از نکتهٔ فاضلان به اندام تری
۴۳۴
- رباعی شماره ۳۹۱: گفتی که چو راه آشنایی گیری
۴۳۵
- رباعی شماره ۳۹۲: باشد همه را چو بر ستارهٔ سحری
۴۳۶
- رباعی شماره ۳۹۳: راهی که به اندیشهٔ دل می سپری
۴۳۷
- رباعی شماره ۳۹۴: هست از دم من همیشه چرخ اندودی
۴۳۸
- رباعی شماره ۳۹۵: چون بلبل داریم برای بازی
۴۳۹
- رباعی شماره ۳۹۶: کشتم ز غم فراق دیادوزی
۴۴۰
- رباعی شماره ۳۹۷: در بحر تو کمر دلم کراید به خسی
۴۴۱
- رباعی شماره ۳۹۸: تا بهیاری به طعم مستی نرسی
۴۴۲
- رباعی شماره ۳۹۹: در خدمت ما اگر زمانی باشی
۴۴۳

- رباعی شماره ۴۰۰: تاخذ ز جان مستمند اندیشی
۴۴۴
- رباعی شماره ۴۰۱: ای عود بهشت فعل بیدی تاکی
۴۴۵
- رباعی شماره ۴۰۲: بیداد تو بر جان سنایی تاکی
۴۴۶
- رباعی شماره ۴۰۳: کز دنیا راه خاشه ای داشتی
۴۴۷
- رباعی شماره ۴۰۴: می خور که طریحان جهان را دردی
۴۴۸
- رباعی شماره ۴۰۵: کز آمدنم ز من بدی نادمی
۴۴۹
- رباعی شماره ۴۰۶: کز من سرناز هر خسی داشتی
۴۵۰
- رباعی شماره ۴۰۷: کز من چو تو سگین دل و ناخوش خومی
۴۵۱
- رباعی شماره ۴۰۸: ای شمع ترا کلفتی از نادانی
۴۵۲
- رباعی شماره ۴۰۹: ای آنکه مرا به جای عقل و جانی
۴۵۳

- رباعی شماره ۴۱۰: پرسی که ز بهر مجلس افروختنی
۴۵۴
- رباعی شماره ۴۱۱: یک روز نباشد که تو با کبر و منی
۴۵۵
- رباعی شماره ۴۱۲: گفتم چو لبی بوسه ده ای بی معنی
۴۵۶
- رباعی شماره ۴۱۳: تا مخرقه و رانده هر در نشوی
۴۵۷
- رباعی شماره ۴۱۴: جز راه قلندر و خرابات مسوی
۴۵۸
- رباعی شماره ۴۱۵: کسیرم که مقدم مقالات شوی
۴۵۹
- رباعی شماره ۴۱۶: با همتاری سوخته چون بود شوی
۴۶۰
- رباعی شماره ۴۱۷: برخاک نهم پیش تو سر کر خواهی
۴۶۱
- رباعی شماره ۴۱۸: تا کی ز غم جهان امانی خواهی
۴۶۲
- رباعی شماره ۴۱۹: از خلق ز راه تنیر کوشی ز بهی
۴۶۳

۴۶۴

رباعی شماره ۴۲۰: تاشد صنما عشق تو همراه ره‌ی

۴۶۵

رباعی شماره ۴۲۱: ای شور چو آب کامه و تلخ چومی

رباعی شماره ۱: عشقت مرا بهینه ترکیش بتا

عشقت مرا بهینه ترکیش بتا	نوشتت مرا از عشق تو نیش بتا
من می باشم ز عشق تو ریش بتا	نه پای تو کیرم نه سر خویش بتا

رباعی شماره ۲: در دست منت همیشه دامن بادا

در دست منت همیشه دامن بادا	و آنجا که ترا پای سر من بادا
بر کم نبود که کس ترا دارد دوست	ای دوست همه جهانیت دشمن بادا

رباعی شماره ۳: عفتا تو در آتش نهادی مارا

عفتا تو در آتش نهادی مارا	درمای بلا همه گشادی مارا
صبرابه تو در گریختم تا چکنی	تو نیربه دست هجر دادی مارا

رباعی شماره ۴: آنی که قرار باتو باشد مارا

آن‌ی که قرار باتو باشد مارا	مجلس چو بهار باتو باشد مارا
هر چند بسی به کرد سیر کردم	آخر سرو کار باتو باشد مارا

رباعی شماره ۵: ای کبک شکار نیست جز باز ترا

ای کبک شکار نیست جز باز ترا	بر اوج فلک باشد پرواز ترا
زان می توان شناختن راز ترا	در پرده کسی نیست هم آواز ترا

رباعی شماره ۷: هر چند بسوختی به هرباب مرا

هر چند بسوختی به هرباب مرا	چون می نهد آب تو پایاب مرا
زین بیش کن به خیره دتاب مرا	دریافت مرا غم تو، دریاب مرا

رباعی شماره ۷: چون دوست نمود راه طامات مرا

از ره نبرد رنگ عبادات مرا	چون دوست نمود راه طامات مرا
محراب ترا باد و خرابات مرا	چون سجده، همی نماید آفات مرا

رباعی شماره ۸: در منزل وصل توشه ای نیست مرا

وز خرم عشق خوشه ای نیست مرا	در منزل وصل توشه ای نیست مرا
کمتر باشد که گوشه ای نیست مرا	گر بگریم ز صحبت نا اهلان

رباعی شماره ۹: در دل ز طرب شگفته باغیت مرا

در دل ز طرب شگفته باغیت مرا بر جان ز عدم نهاده باغیت مرا

خالی ز خیالها و باغیت مرا از هستی و نیستی فراغیت مرا

رباعی شماره ۱۰: اندوه تو دلشاد کند مرجان را

کفر تو دهد بار کمی ایمان را	اندوه تو دلشاد کند مرجان را
باد تو کر طلب کند درمان را	دل راحت وصل تو میناد می

رباعی شماره ۱۱: کی باشد که ز طلعت دون شما

مارتہ ورستہ ریش ملعون شما	کی باشد که ز طلعت دون شما
چون... خرمی کرد در... شما	مانیز بکر دیم و نباید کشتن

رباعی شماره ۱۲: کردی نبردز بوسه از افسرما

کردی نبردز بوسه از افسرما	کربوسه به نام خودزنی بر سرما
تازان خودی مکرد کرد درما	یاچا کر خویش باش یاچا کرما

رباعی شماره ۱۳: در دل کردی قصد بداندیشی ما

در دل کردی قصد بداندیشی ما ظاهر کردی عیب کجاندیشی ما

ای بسته به اختیار خود خویشی ما بگرفت ملائت ز درویشی ما

رباعی شماره ۱۴: زان سوزد چشم تو زان ریزد آب

زان سوزد چشم تو زان ریزد آب	کاذب ابروت خفته بدست و خراب
ابروی تو محراب و بسوزد به عذاب	هر مست که او، نخبند اندر محراب

رباعی شماره ۱۵: تادر چشمم نشسته بودی در تاب

تادر چشمم نشسته بودی در تاب	پیوسته‌امی برینختی در خوشاب
واکنون که برون شدن به رسم ز عذاب	چون دیده ز خس برست کم ریزد آب

رباعی شماره ۱۶: بادل گفتم: چگونه ای، داد جواب

بادل گفتم: چگونه ای، داد جواب	من بر سر آتش و تو سر بر سر آب
ناخونده ز وصل دوست یک جام شراب	افتاده چنین که بنیم مست و خراب

رباعی شماره ۱۷: کفتی که کیت ینم ای در خوشاب

کفتی که کیت ینم ای در خوشاب	دریاب مرا و خویشتن را دریاب
کایام چنان بود که شهاگذرد	کزدور خیال هم نینیم به خواب

رباعی شماره ۱۸: آنکس که ز عابدی در ایام شراب

نشید کس از زبان او نام شراب	آنکس که ز عابدی در ایام شراب
کز محبره فرمود کنون جام شراب	از عشق چنان بماند در دام شراب

رباعی شماره ۱۹: روز از دور خست بروشنی ماند عجب

روز از دور خست بروشنی ماند عجب آن مقنعه چو شب نکویی چه سبب
کویی که به ماهی نای ز طرب کاینک سر روز ماهی کرد شب

رباعی شماره ۲۰: ای مجلس تو چو بخت نیک اصل طرب

ای مجلس تو چو بخت نیک اصل طرب وین در سخنها تو روز اندر شب

خوشید ما را چو ز پر خست نسب خوشید زیننی و چو چرخ چه عجب

رباعی شماره ۲۱: لبهات می ست و می بود اصل طرب

لبهات می ست و می بود اصل طرب	چندان ترشی درونکویی چه سبب
توازکمک آنچنان ترش داری لب	گرمی زکمک ترش شود نیست عجب

رباعی شماره ۲۲: نیلوفر و لاله هر دو بی هیچ سبب

نیلوفر و لاله هر دو بی هیچ سبب	این پوشد نیل و آن به خون شود لب
می شویم و می پوشم ای نوشین لب	در بحر تورخ به خوان و از نیل سلب

رباعی شماره ۲۳: تابشیدم که گرمی از آتش تب

کرمی سوی دل بردم و سردی سوی لب	تابشیدم که گرمی از آتش تب
تب باتو و مرک بامن این هست عجب	مرکت ندیمم از فراق همه شب

رباعی شماره ۲۴: از روی تو وزلف تو روز آمد و شب

از روی تو وزلف تو روز آمد و شب ای روز و شب تو روز و شب کرده عجب
تا عشق مرا روز و شبست هست سبب چون روز و شبست کنم شب و روز طلب

رباعی شماره ۲۵: تادیده ام آن سبب خوش دوست فریب

تادیده ام آن سبب خوش دوست فریب	کو بر لب نوشین تومی زد آسب
اندیشه آن خود از دلم بردشکب	تا از چه گرفت جای شفتا لو سب

رباعی شماره ۲۶: بی خوابی شب جان مرا کر چه بکاست

جربیداری ز روی انصاف خطاست	بی خوابی شب جان مرا کر چه بکاست
عذر قدش به سالها توان خواست	باشد که خیال او شبی رنج شود

رباعی شماره ۲۷: ای جان عزیز تن باید پرداخت

ای جان عزیز تن باید پرداخت	کربانم عشق و عاشقی خواهی ساخت
اندر دل کن ز عشق خواری و نواخت	باروی نگو چو عاشقی خواهی باخت

رباعی شماره ۲۸: آن موی که سوز عاشقان می انگینخت

آن موی که سوز عاشقان می انگینخت کز یک شکنش هزار دلداده گریخت
آخر از زمانه رنگی آمیخت تاد کفش از موی سید پاک بریخت

رباعی شماره ۲۹: در دوستی ای صنم چو دادم دادت

در دوستی ای صنم چو دادم دادت	بر من ز چه روی دشمنی افتادت
دشمن خوانی مرا و خوانم بادت	ای دوست چو من هزار دشمن بادت

رباعی شماره ۳۰: ای مانده زمان بنده اندریادت

ای مانده زمان بنده اندریادت	دوست ملک ز آفرینش دادت
تو عید منی به عیدینم شادت	ای عید رهی عید مبارک بادت

رباعی شماره ۳۱: ای کرده فلک به خون من نامزدت

ای کرده فلک به خون من نامزدت	دیدار نکوداده و برده خردت
ز اقبال قبول تو و ز ادبار ردت	من خود رستم و ای تو و خمی بدت

رباعی شماره ۳۲: صدار به بوسه آرمودم پارت

صدار به بوسه آرمودم پارت	بس بوسه دینغ یافتم هر بارت
گفتم که کنون کشید خواهم بارت	با این همه هم به کار ناید کارت

رباعی شماره ۳۳: ای خواجه محمدای محمد سیرت

ای خواجه محمدای محمد سیرت	ای در خورتاج هر دو هم نام و سرت
پیدابه شاد و تن سه اصل فطرت	ز آن روی سخا ز تو و علم از پدرت

رباعی شماره ۳۴: زین پس هر چون که داردم دوست رواست

زین پس هر چون که داردم دوست رواست	گفتار پیمتا دو خصومت برخاست
آزادی و عشق چون همی باید راست	بنده شدم و نهادم از یک سو خواست

رباعی شماره ۳۵: خورشید به زیر دامن معشوقه ماست

خورشید به زیر دامن معشوقه ماست	مه با همه حسن نام معشوقه ماست
امروز جهان به کام معشوقه ماست	عالم همه بانگ و نام معشوقه ماست

رباعی شماره ۳: بیرون جهان همه درون دل ماست

بیرون جهان همه درون دل ماست	این هر دو سرا، یگان یگان منزل ماست
ز حمت همه در نهاد آب و گل ماست	پیش از دل و گل چه بود آن منزل ماست

رباعی شماره ۳۷: روز از طلبت پرده بیکاری ماست

روز از طلبت پرده بیکاری ماست شهباز غمت حجره بیداری ماست

هجران تو پیرایه غمخواری ماست سودای تو سرایه هشیاری ماست

رباعی شماره ۳۸: هر باطل را که رهگذر بر گل ماست

هر باطل را که رهگذر بر گل ماست	تو نداری که منرش در دل ماست
آنجا که نهاد قبلهٔ مقبل ماست	در دازل و عشق ابد حاصل ماست

رباعی شماره ۳۹: ہجرت بہ دلم چو آتشی در پیوست

ہجرت بہ دلم چو آتشی در پیوست آب چشمم قوت اورا بنکست
چون خواستم از یاد غمت کشتن مست بکرفت مرا خاک سرکوی تو دست

رباعی شماره ۴۰: دستی که حایل تو بودی پیوست

دستی که حایل تو بودی پیوست	پایی که مراند تو آوردی مست
زان دست به جز بندارم برپای	زان پای به جز بادارم در دست

رباعی شماره ۴۱: تازلف بتم به بند زنجیر نیست

تازلف بتم به بند زنجیر نیست	سرکشته همی روم نه شیار و نه مست
کویم بکرم زلف ترا هر چون هست	نه طاقت دل یا بجم و نه قوت دست

رباعی شماره ۴۲: خواهیم که به اندیشه و یارای دست

خود را به در اندازم ازین واقعه چست	خواهم که به اندیشه و یارای دست
هریک زده دست عجز در شاخی ست	کز مذهب این قوم ملالم بگرفت

رباعی شماره ۴۳: کفتم پس از آنمه طلبهای درست

پاداش همان یکشبه وصل آمد چست	کفتم پس از آنمه طلبهای درست
زان یکشبه راهنوز باقی برتست	برگشت به خنده گفت ای عاشق سست

رباعی شماره ۴۴: مست بتا چشم تو و تیر به دست

مست بتا چشم تو و تیر به دست	بس کس که به تیر چشم مست تو بخت
گر پوشد عارضت زره عذرش هست	از تیر برسد همه کس خاصه ز مست

رباعی شماره ۴۵: ای مه تویی از چهار کوهر شده هست

ای مه تویی از چهار کوهر شده هست	زینست که در چهار جایی پیوست
در چشم آبی و آتشی اندر دل	بر سر خاکی و بادی اندر کف دست

رباعی شماره ۴۶: چون من به خودی نیادم روز نخست

چون من به خودی نیادم روز نخست گر غم خورم از بهر شدن ناید چست
هر چند رهی اسیر در قبضه توست زین آمد و شد رضای تو باید جست

رباعی شماره ۴۷: ای چون گل و مل در به در و دست به دست

هر جاز تو خرمی و هر کس ز تو مست	ای چون گل و مل در به در و دست به دست
جز خار و خار از تو چه برداند بست	آنرا که شبی با تو بود خاست و نشست

رباعی شماره ۴۸: ای نیست شده ذات تو در پرده هست

ای نیست شده ذات تو در پرده هست	ای صومعه ویران کن و زنا پرست
مردانه کنون چو عاشقان می در دست	کرد در کفر کرد و کرد سر مست

رباعی شماره ۴۹: کُشگر که عشق عارض خرم تست

کُشگر که عشق عارض خرم تست	ز بجزیر بلا زلف خم اندر خم تست
آسایش صد هزار جان یک دم تست	ای شادی آن دل که در آن دل غم تست

رباعی شماره ۵۰: کیرم که چو گل همه نکویی باتست

کیرم که چو گل همه نکویی باتست	چون بلبل راه خوبکویی باتست
چون آینه خوی عیب جویی باتست	چه سود که شیمت دورویی باتست

رباعی شماره ۵۱: محراب جهان جمال رخساره تست

محراب جهان جمال رخساره تست	سلطان فلک اسیر و بیچاره تست
شور و شر و شرک و زهد و توحید و یقین	در گوشه چشمهای خونخواره تست

رباعی شماره ۵۲: امروز بیزرانچه ترا پیوندست

امروز بیزرانچه ترا پیوندست	کانهامه بر جان تو فردا بندست
سودی طلب از عمر که سرمایه عمر	روزی چندست و کس نداند چندست

رباعی شماره ۵۳: بر من فلک اردست جفا کتر دست

بر من فلک اردست جفا کتر دست	شاید که بسی وفا و خوبی کرد دست
امروز به محنتم از آن از سر و دست	تا در دهان خورد که صافی خورد دست

رباعی شماره ۵۴: تاجان مراباده مهرت سودست

تاجان مراباده مهرت سودست	جان و دلم از رنج غمت ناسودست
کرباده به کوهر اصل شادی بودست	پس چونکه زباده تورنج افزودست

رباعی شماره ۵۵: در دام تو هر کس که گرفتار ترست

در چشم تو ای جان جهان خوار ترست	در دام تو هر کس که گرفتار ترست
ای دوست به اتفاق غمخوار ترست	وان دل که ترا به جان خریدار ترست

رباعی شماره ۵۶: مژگان و لبش عذرو عذابی دگرست

مژگان و لبش عذرو عذابی دگرست	وز کبر و ز لطف آتش و آبی دگرست
بی شک داند آنکه خردمند بود	کان آفت آب آفتاب دگرست

رباعی شماره ۵۷: هر خوش پسری را حرکات دگرست

هر خوش پسری را حرکات دگرست	واندر لب هر یکی حیات دگرست
کویند مزاج مرک دارد بهجران	بهر پسران خوش مات دگرست

رباعی شماره ۵۸: هر روز مرابطه تو نیازی دگرست

هر روز مرابطه تو نیازی دگرست	با دو لب نوشین تو رازی دگرست
هر روز ترا طریق و سازی دگرست	بجلی دگر و عتاب و نازی دگرست

رباعی شماره ۵۹: در شهر هر آنکسی که او مشهورست

در شهر هر آنکسی که او مشهورست دانم که زرد پای تو رنجورست
هستی به معانی تو جهانی دیگر پایی که جهانی نکشد معذورست

رباعی شماره ۷۰ع: غم خوردن این جهان فانی هوسست

از هستی مابه نیستی یک نفست	غم خوردن این جهان فانی هوسست
کین عالم یادگار بسیار کست	نیکوینی کن اگر ترا دست رست

رباعی شماره ۱۶: در دیده کبر کبریا می تو بست

در دیده کبر کبریا می تو بست	در کیه فقر کیمیا می تو بست
کوران هزار ساله را در ره عشق	یک ذره ز کرد تو تیا می تو بست

رباعی شماره ۶۲: کر کویم جان فداکنم جان نفست

کر کویم جان فداکنم جان نفست	کر کویم دل فداکنم دل هوست
کر ملک فداکنم همان ملک خست	کی برتر ازین سه بنده را دست رست

رباعی شماره ۳۶: تا این دل من همیشه عشق اندیش ست

تا این دل من همیشه عشق اندیش ست هر روز مرا تازه بلایی پیش ست
عیم نکنید اگر دل من ریش ست کز عشق مراد خانه ویران بیهشت

رباعی شماره ۴۶: زین روی که راه عشق را ہی تنگ ست

زین روی که راه عشق را ہی تنگ ست	نه بر خودمان صلح و نه بر کس جنگ ست
می باید می چه جای نام و تنگ ست	کاذب ره عشق کفر و دین هم رنگ ست

رباعی شماره ۵۶: ار نیست دهن فرونت ار هست کمت

ار نیست دهن فرونت ار هست کمت کو بی به مثل وجودش اندر عدم ست
درد است و دو است هم شفا و الم ست کو بی ملک الموت و میجا بهم ست

رباعی شماره ۷۷: تنگی دهن یار ز اندیشه کمست

تنگی دهن یار ز اندیشه کمست	اندیشه بآبرون هستی ستمست
گر هست به نیتی چرا متهمت	ار نیست فروشدست و رهت کمست

رباعی شماره ۶۷: هر روز مرا ز عشق جان انجامت

هر روز مرا ز عشق جان انجامت	جانیت و طیفه از دو تابداست
یک جان دو شود چو یابم از انعامت	از دو لب تو چهار حرف از نامت

رباعی شماره ۶۸: آنجا که سرتیغ ترا یافتن ست

آنجا که سرتیغ ترا یافتن ست جان را سوی او به عشق بشتافتن ست
زان تیغ اگر چه روی بر تافتن ست یک جان دادن هزار جان یافتن ست

رباعی شماره ۶۹: آنم که مرا نه دل نه جان و نه تست

آنم که مرا نه دل نه جان و نه تست	بر من زمین از صفات هستی بدست
تا نطن نبری که هستی من ز نیست	آن سایه زمین نیست که از پیر نیست

رباعی شماره ۷۰: برهان محبت نفس سرودنست

برهان محبت نفس سرودنست	عنوان نیاز چهره زردنست
میدان وفادل جوانمردنست	درمان دل سوختگان دردنست

رباعی شماره ۷۱: شہاز فراق تو دلم پر خوست

شہاز فراق تو دلم پر خوست	وز بی خوابی دو دیدہ برگردونست
چون روز آید زبان حالم گوید	کای برد بادا دحالت چونست

رباعی شماره ۷۲: آن روز که بیش با من اورا کینست

آن روز که بیش با من اورا کینست	بیش بر من کرامت تگینست
گویم به زبان نخواهمش کردینست	شوخیت که می کنم چه جای اینست

رباعی شماره ۷۳: در مرگ حیات اہل داد و دینست

در مرگ حیات اہل داد و دینست	وز مرگ روان پاک را تکینست
نزد مرگ دل سنائی اندھکینست	بی مرگ ہی میرد و مرکش زینست

رباعی شماره ۷۴: آنکس که سرت برید غمخوار تو اوست

آنکس که سرت برید غمخوار تو اوست وان کت کلمی نهاد طرار تو اوست

آنکس که ترا بار دهد بار تو اوست و آنکس که ترا بی تو کند یار تو اوست

رباعی شماره ۷۵: آنکس که به یاد او مرا کار نکوست

آنکس که به یاد او مرا کار نکوست	بادشمن من، ہی زید در یک پوست
گردشمن بنده را ہی دارد دوست	بدنختی بنده ست نه بد عهدی اوست

رباعی شماره ۷۶: ایام درشت رام بهرام شه ست

ایام درشت رام بهرام شه ست	جام ابدی به نام بهرام شه ست
آرام جهان قوام بهرام شه ست	اجرام فلک غلام بهرام شه ست

رباعی شماره ۷۷: هر چند بلای عشق دشمن کاست

هر چند بلای عشق دشمن کاست	از عشق به هر بلای رسیدن حامی ست
مندیش به عالم و به کام خود زی	معشوقه و عشق را هنر بدنامی ست

رباعی شماره ۷۸: در دام تو هر کس که گرفتار ترست

در دام تو هر کس که گرفتار ترست	در چشم تو ای جهان جان خوار ترست
آن دل که ترا به جان خریدار ترست	ای دوست به اتفاق غمخوار ترست

رباعی شماره ۷۹: چندان چشمم که در غم هجر گریست

چندان چشمم که در غم هجر گریست	هرگز گفתי گریست از پی چیست
من خود ز تم بیچ نمی دانم گفت	کوباتو و خوی تو چو من خواهد زیست

رباعی شماره ۸۰: کونند که راستی چوزرکانست

کونند که راستی چوزرکانست	سرمایه عفو دولت و آسانست
گر راست به هر چه راستت ارزانست	من راسم آخر این چه سرگردانست

رباعی شماره ۸۱: کمتر ز من ای جان به جهان خاکمی نیست

کمتر ز من ای جان به جهان خاکمی نیست	بہتر ز تو مہتری و چالاکی نیست
تو بی منی از منت ہی آید باک	من با تو ام ار تو بی منی باکی نیست

رباعی شماره ۸۲: اندر عقب دکان قصاب گوشت

اندر عقب دکان قصاب گوشت و آنجا ز سر غرقه به خوش گرویت

از خون شدن دل که می اندیشد آنجا که هزار خون ناحق به جویست

رباعی شماره ۸۳: زلفین توتا بوی گل نوروزیست

کارش همه ساله مشک و عنبر سوزیست	زلفین توتا بوی گل نوروزیست
مارا همه زو غم و جدایی روزیست	همزنگ شبست و اصل فرخ روزیست

رباعی شماره ۸۴: عقلی که ز لطف دیدهٔ جان پنداشت

عقلی که ز لطف دیدهٔ جان پنداشت	بر دل صفت ترابه خوبی بنگاشت
جانی که همی باتو توان عمر گذاشت	عمری که دل از مهر تو بر توان داشت

رباعی شماره ۸۵: روزی که رطب داد، همی ازپشت

روزی که رطب داد، همی ازپشت	آن روزه جان خرید می تشوشت
الکون که دمید ریش چون حششت	تیزم بر ریش اگر یم بر ریش

رباعی شماره ۸۶: نوری که همی جمع نیایی در مشت

نوری که همی جمع نیایی در مشت	ناری که به تو در توان زدا نکشت
دهری که شوی بر من بچاره درشت	بخشی که چو نیست بگردانی پشت

رباعی شماره ۸۷: بس عابد را که سروبالای تو کشت

بس عابد را که سروبالای تو کشت بس زاهد را که قدر والای تو کشت

تو دیرزی ای بت سنگر که مرا دست تم زمانه در پای تو کشت

رباعی شماره ۸۸: صدار رہی بیش بہ کوی توشافت

صدبار رہی بیش بہ کوی توشافت	بویی ز گلستان وصال تونیافت
دل نیست کز آتش فراق تونیافت	دست تو قوی ترست بر توان تافت

رباعی شماره ۸۹: بویی که مراز وصل یار آمد رفت

بویی که مراز وصل یار آمد رفت	و آن شاخ جوانی که به بار آمد رفت
گیرم که ازین پس بودم عمر دراز	چه سود ازو کانه چه به کار آمد رفت

رباعی شماره ۹۰: ای عالم علم پیشگاه تو برفت

ای عالم علم پیشگاه تو برفت	ای دین محمدی پناه تو برفت
ای چرخ فرو کسل که ماه تو برفت	در حلقه روای سخن که شاه تو برفت

رباعی شماره ۹۱: رازی که سرزلف تو بباد بکفت

رازی که سرزلف تو بباد بکفت	خود باد کجا تواند آن راز نهفت
یک ره که سرزلف ترا باد بکفت	بس گل که زد دست بادی باید رفت

رباعی شماره ۹۲: چون دیدم رارخانش چون گل بشکفت

چون دیدم رارخانش چون گل بشکفت	آن دیده نینخواستش از شرم بجفت
گفتا که مخور غم که شوی باماجفت	قربان چنان لب که چنان داند گفت

رباعی شماره ۹۳: افلاک به تیر عشق بتوانم سفت

افلاک به تیر عشق بتوانم سفت	و آفاق به باد هجر بتوانم رفت
در عشق چنان شدم که بتوانم گفت	کاذب یک چشم شبه بتوانم خفت

رباعی شماره ۹۴: تاکی باشم باغم هجران تو جفت

تاکی باشم باغم هجران تو جفت	زرقیت حدیثان تو پیدا و نهفت
چون از تو نخواهم گل و مل بشکفت	دست از تو بشستم و به ترک تو گفتم

رباعی شماره ۹۵: در خاک بختمت چو خوریا فتمت

در خاک بختمت چو خوریا فتمت	بسیار عزیز تر ز زر یا فتمت
جایی اگر امروز خبر یا فتمت	جان تو که نیک عشوه گر یا فتمت

رباعی شماره ۹۶: ای دیده روشن سنایی ز غمت

ای دیده روشن سنایی ز غمت	تاریک شد این دوروشنایی ز غمت
با این همه یک ساعت و یک لحظه مباد	این جان و دل مراجدایی ز غمت

رباعی شماره ۹۷: از ظلمت چون گرفته ماهم ز غمت

از ظلمت چون گرفته ماهم ز غمت	چون آتش و خون شد اشک و آهم ز غمت
از بس که شب و روز بگاہم ز غمت	از زردی رخ چو برک گاہم ز غمت

رباعی شماره ۹۸: دل خسته و زار و ناتوانم ز غمت

دل خسته و زار و ناتوانم ز غمت	خونابه ز دیده می برانم ز غمت
هر چند به لب رسیده جانم ز غمت	سکسکین مانم چو باز مانم ز غمت

رباعی شماره ۹۹: هر چند دلم بیش کشد بار غمت

هر چند دلم بیش کشد بار غمت	کوی که بود شیفه تر بر سمت
گفتی کم من گیر نکیر و هرگز	آن دل که کم خویش گرفت کمت

رباعی شماره ۱۰۰: سرو چمنی یادنیاید ز منت

سرو چمنی یادنیاید ز منت	شد پست چو من سرو بسی در چمنیت
خوشید همه ز کوه آید براج	وان من مسکین ز ره پیرنت

رباعی شماره ۱۰۱: زین رفتن جان ربای درد افزایت

زین رفتن جان ربای درد افزایت	چون سازم و چون کنم پشیمان رایت
بر خنجرم و در دواغ هجر آرایت	بندی سازم ز دست خود بر پایت

رباعی شماره ۱۰۲: آتش در زن ز کبریا در کویت

آتش در زن ز کبریا در کویت	تاره نبرد یچ فضولی سویت
آن روی نکوز ما پوش از مویت	زیرا که به ما دریغ باشد رویت

رباعی شماره ۱۰۳: هستی تو سزای این و صد چندین رنج

تو هستی تو سزای این و صد چندین رنج	تا با تو که گفت کین همه بر خود سنج
از جستن و خواستن بر آسای و مباحث	آرام گزین که خفته ای بر سر گنج

رباعی شماره ۱۰۴: اندر همه عمر من بسی وقت صبح

اندر همه عمر من بسی وقت صبح آمد بر من خیال آن راحت روح
پرسید ز من که چون شدی تو مجروح گفتم ز وصال تو همین بود فوج

رباعی شماره ۱۰۵: هر جا که ترا بلندی جو زباد

هر جا که ترا بلندی جو زباد	درگاه ترا سیاست در یاباد
رای تو ز روشنی فلک سیما باد	خورشید سعادت تو بر بالاباد

رباعی شماره ۱۰: ای شاخ تو اقبال و خرد بارت باد

ای شاخ تو اقبال و خرد بارت باد	در عالم عقل و روح بازارت باد
نام پدرت عاقبت کارت باد	کارت چو رخ و سرت چو دستارت باد

رباعی شماره ۱۰۷: کوشت سوی عاقلان غافل و ش باد

چشمت سوی صوفیان دردی کش باد	کوشت سوی عاقلان غافل و ش باد
بی وصل تو روز نیک را شب خوش باد	بی روی تو آب دیده ها آتش باد

رباعی شماره ۱۰۸: زلفینانت همیشه خم در خم باد

زلفینانت همیشه خم در خم باد	واندوانت همیشه دم در دم باد
شادان به غم منی غم بر غم باد	عشقی که به صد بلا کم آید کم باد

رباعی شماره ۱۰۹: نور بصرم خاک قدمهای توباد

نور بصرم خاک قدمهای توباد آرام دلم زلف به خمهای توباد

در عشق داد من ستمهای توباد جانی دارم فدای غمهای توباد

رباعی شماره ۱۱۰: اصل همه شادی از دل شاد تو باد

اصل همه شادی از دل شاد تو باد	تا بنده بود همیشه بر یاد تو باد
بیداد همی کنی و دادم ندی	داد همه کس فدای بیداد تو باد

رباعی شماره ۱۱۱: از کبر چو من طبع تو بکریخته باد

از کبر چو من طبع تو بکریخته باد	با خلق چو تو خلق من آمیخته باد
دشمنت چو من به کردن آویخته باد	یا بچو من آب روی او ریخته باد

رباعی شماره ۱۱۲: کردی که ز دیوار تو بریاید باد

کردی که ز دیوار تو بریاید باد	جز در چشم از آن نشان نتوان داد
ای در غم تو طبع خردمندان شاد	هر کوبه تو شاد نیست شادیش مباد

رباعی شماره ۱۱۳: کاری که نه کار تست ناساخته باد

کاری که نه کار تست ناساخته باد	در کوی تو مال و ملک در باخته باد
کر چهره من جز از غم تست چوزر	در بونه فرقت تو بگداخته باد

رباعی شماره ۱۱۴: چشمم ز فراق تو جهانسوز مباد

چشمم ز فراق تو جهانسوز مباد	بر من سه بھر تو پیروز مباد
روزی اگر از تو باز خواهم ماندن	شب باد همه عمر من آن روز مباد

رباعی شماره ۱۱۵: آن راشایی که باشم از عشق تو شاد

و آن راشایم که از منت نایداد	آن راشایی که باشم از عشق تو شاد
در راه تو بنده با خود و بی خود باد	با این همه چشم زخم ای حور شراد

رباعی شماره ۱۱۶: آن به که کنم یاد تو ای حور نژاد

و آن به که نیارم از جهانای تو یاد	آن به که کنم یاد تو ای حور نژاد
بیهوده ترا به باد توانم داد	گر چه به خیال تست بیهوده و باد

رباعی شماره ۱۱۷: مارا بجز از تو عالم افروز مباد

بر ماسه بجز تو سپروز مباد	مارا به جز از تو عالم افروز مباد
چون با تو شدم بی تو مرا روز مباد	اندر دل ما بجز تو سوز مباد

رباعی شماره ۱۱۸: در دیدهٔ خصم نیک روی تو مباد

در دیدهٔ خصم نیک روی تو مباد	بر عاشق سخل نیک خوی تو مباد
چون قامت من دل دو توی تو مباد	جز من پس ازین عاشق روی تو مباد

رباعی شماره ۱۱۹: آب از اثر عارض تو می گردد

آب از اثر عارض تو می گردد	آتش زد و رخسار تو پر خوی گردد
کر عاشق تو چو خاک لاشی گردد	چون باد به کرد زلف تو کی گردد

رباعی شماره ۱۲۰: تن در غم تو در آب منزل دارد

تن در غم تو در آب منزل دارد	دل آتش سودای تو در دل دارد
جان در طلب تو باد حاصل دارد	پس کیست که او نیل ترا گل دارد

رباعی شماره ۱۲۱: هجر تو خوشست اگر چه زارم دارد

هجر تو خوشست اگر چه زارم دارد وصل تو بسر که بی قرارم دارد

هجر تو عزیز و وصل خوارم دارد این نیز مزاج روزگارم دارد

رباعی شماره ۱۲۲: از روی تو دیده‌ام حالی دارد

از روی تو دیده‌ام حالی دارد	وزن خوی تو عقلها کمالی دارد
در هر دل و جان غمت نهالی دارد	حال تو بر آن روی تو حالی دارد

رباعی شماره ۱۲۳: با هجرتو بنده دل خمین می دارد

شبهاست که روی بر زمین می دارد	با هجرتو بنده دل خمین می دارد
بی روی تو ام روی چنین می دارد	کویندم را که روی بر خاک من

رباعی شماره ۱۲۴: ای صورت تو سکون دلهامو خرد

ای صورت تو سکون دلهامو خرد وی سیرت تو منزه از خصلت بد

دارم ز پی عشق تو یک انده صد از بیم تو هیچ دم نمی یارم زد

رباعی شماره ۱۲۵: که جفت صلاح باشم و یار خرد

که جفت صلاح باشم و یار خرد که اهل فساد و بادهان دادوستد
باید بونیک نیک ورنه بدبد زین پیش دف و داریه توانم زد

رباعی شماره ۱۲۶: من چون تو نیام تو چو من یابی صد

من چون تو نیام تو چو من یابی صد	پس چون کمنت بگفت هر ناکس زد
کودک نیم این مایه شناسم بخرد	پای از سرو آب از آتش و نیک از بد

رباعی شماره ۱۲۷: روزی که بود دلت ز جانان پردرد

شکرانه هزار جان فدا باید کرد	روزی که بود دلت ز جانان پردرد
بی شکر قهای نیکوان نتوان خورد	اندر سر کوی عاشقی ای سره مرد

رباعی شماره ۱۲۸: کر خاک شوم چو باد بر من گذرد

کر خاک شوم چو باد بر من گذرد	و باد شوم چو آب بر من سپرد
جانش خواهم به چشم من در نکرد	از دست چنین جان جهان جان که برد

رباعی شماره ۱۲۹: بر رهگذر دوست کمین خواهم کرد

بر رهگذر دوست کمین خواهم کرد	زیر قدمش دیده زمین خواهم کرد
کر بسپردش صد آفرین خواهم گفت	نه عاشق زارم از جزاین خواهم کرد

رباعی شماره ۱۳۰: از دور مرادید لب خندان کرد

از دور مرادید لب خندان کرد	و آن روی چومد به یاسمین پنهان کرد
آن جان جهان کرشمهٔ خوابان کرد	ورنه به قصب ماه نمان توان کرد

رباعی شماره ۱۳۱: سودای توام بی سرو بی سامان کرد

سودای توام بی سرو بی سامان کرد	عشق تو مرا زنده جاویدان کرد
لطف و کرمت جسم مرا چون جان کرد	در خاک عمل بهتر ازین توان کرد

رباعی شماره ۱۳۲: روزی که سراز پرده برون خواهی کرد

روزی که سراز پرده برون خواهی کرد	آنروز زمانه راز بون خواهی کرد
کر حسن و جمال ازین فزون خواهی کرد	یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

رباعی شماره ۱۳۳: چون چهره تو ز کریه باشد پردرد

چون چهره تو ز کریه باشد پردرد	زنهار به هیچ آبی آلوده مگرد
اندر ره عاشقی چنان باید مرد	کز دریا خشک آید از دوزخ سرد

رباعی شماره ۱۳۴: گفتا که به کرد کوی ما خیره مکرد

گفتا که به کرد کوی ما خیره مکرد	تا خصم من از جان تو بر نارد کرد
گفتم که نباید غم جانم خورد	در کوی تو کشته به که از روی تو فرد

رباعی شماره ۱۳۵: منکر توبدانکه ذوفنون آید مرد

منکر توبدانکه ذوفنون آید مرد	در عهد و فانکر که چون آید مرد
از عهدۀ عهدا کبرون آید مرد	از هر چه گمان بری فزون آید مرد

رباعی شماره ۱۳۶: روگرد سرپردهٔ اسرار مگرد

روگرد سرپردهٔ اسرار مگرد شوخی چکنی که نیستی مرد نبرد

مردی باید ز هر دو عالم شده فرد کودد به جای آب و نان داند خورد

رباعی شماره ۱۳۷: آن بت که دل مرا فراخنک آورد

آن بت که دل مرا فراخنک آورد	شد مست و سوی رفتن آهنگ آورد
گفتم: مستی، مرو، سرخنک آورد	چون گل بدید جامه و رنگ آورد

رباعی شماره ۱۳۸: بس دل که غم سود و زیان تو خورد

بس دل که غم سود و زیان تو خورد	بس شاه که یاد پاسبان تو خورد
نان تو خورد سگی که روبه گیرست	ای من سگ آن سگی که نان تو خورد

رباعی شماره ۱۳۹: هر کوبه جهان راه قلندر گیرد

هر کوبه جهان راه قلندر گیرد باید که دل از کون و مکان برگردد

در راه قلندری همی باید آلودگی جهان نه در برگردد

رباعی شماره ۱۴۰: چون پوست کشد کار دبه دندان گیرد

چون پوست کشد کار دبه دندان گیرد	آهن ز لبش قیمت مرجان گیرد
او کار دبه دست خویش منیران گیرد	تاجان گیرد هر آنچه با جان گیرد

رباعی شماره ۱۴۱: این اسب قلندری نه هر کس تازد

این اسب قلندری نه هر کس تازد	وین مهره نیستی نه هر کس بازد
مردی باید که جان برون اندازد	چون جان بشود عشق ترا جان سازد

رباعی شماره ۱۴۲: کبری که کرسنه شده نانی ارزو

کبری که کرسنه شده نانی ارزو سک زان تو شده استخوانی ارزو

اظهارنمائی به جهانی ارزو آسایش زندگی به جانی ارزو

رباعی شماره ۱۴۳: بادی که ز کوی آن مکارین خیزد

بادی که ز کوی آن مکارین خیزد از خاک جفا صورت مهرانمیزد

آبی که ز چشم من فراقش ریزد هر ساعت آتشی به سبزه بریزد

رباعی شماره ۱۴۴: ای آنکه برت مردم بد، دد باشد

ای آنکه برت مردم بد، دد باشد وز نیکی تو یک هنرت صد باشد

دانی تو و آنکه چون تو بخرد باشد گر مردم نیک بد کند بد باشد

رباعی شماره ۱۴۵: دشنام که از لب تو مهوش باشد

دشنام که از لب تو مهوش باشد	دری شرم کش اصل از آتش باشد
گشفت که دشنام تو دلکش باشد	کان باد که بر گل گذرد خوش باشد

رباعی شماره ۱۴: توشیردلی شکار تو دل باشد

توشیردلی شکار تو دل باشد	جان دادم از پی تو مشکل باشد
وصل توبه حیلہ کی بہ حاصل باشد	مدرچہ سنرای عشق مقبل باشد

رباعی شماره ۱۴۷: این ضامن صبر من نخل خواهد شد

این ضامن صبر من نخل خواهد شد	این شیفتمی یک چهل خواهد شد
بر خشک دو پای من به گل خواهد شد	گو یا که سراندر سر دل خواهد شد

رباعی شماره ۱۴۸: در راه قلندری زیان سود تو شد

در راه قلندری زیان سود تو شد زهد و وع و سجاده مردود تو شد

دشنام سرود و رود مقصود تو شد سپرست پیاله را که معبود تو شد

رباعی شماره ۱۴۹: بالای بتان چاکر بالای تو شد

بالای بتان چاکر بالای تو شد	سرهای سران در سر سودای تو شد
دلها به نقش بند زیبای تو شد	جهانها به دفتر سخنانی تو شد

رباعی شماره ۱۵۰: از فقر نشان نگر که در عود آمد

از فقر نشان نگر که در عود آمد	بر تن هشرش سیاهی دو د آمد
بگذاختش نگر چه مقصود آمد	بودش همه از برای نابود آمد

رباعی شماره ۱۵۱: در هجر توام قوت یک آه نماند

در هجر توام قوت یک آه نماند	قوت دل من جز غمت ای ماه نماند
زین خیره سری که عشق مه رویانست	اندر ره عاشقی دو همراه نماند

رباعی شماره ۱۵۲: نارفته به کوی صدق در گامی چند

نارفته به کوی صدق در گامی چند	تشت به پیش خاصی و عامی چند
بد کرده همه نام نگو نامی چند	بر کرده ز طامات الف لامی چند

رباعی شماره ۱۵۳: نقاش که بر نقش تو پرکار افکند

نقاش که بر نقش تو پرکار افکند	فرمود که تا سجده بر مذت یک چند
چون نقش تمام گشت ای سرو بلند	می خواند «وان یکاد» و می سوخت پسند

رباعی شماره ۱۵۴: مرغان که خروش بی نهایت کردند

مرغان که خروش بی نهایت کردند	از فرقت گل، همی شکایت کردند
چون کار فراقشان روایت کردند	با گل گله‌های خود حکایت کردند

رباعی شماره ۱۵۵: ای گل نه به سیم اکر به جانت بخزند

ای گل نه به سیم اکر به جانت بخزند	چون بر تو شبی گذشت نامت نبرند
که نیز عزیز و گاه خوارت شمرند	بر سر ریزند و زیر پایت سپرند

رباعی شماره ۱۵۶: این بی‌ریشان که سغبهٔ سیم وزرند

این بی‌ریشان که سغبهٔ سیم وزرند در سبلیت توبه شاعری که نکند

زرباید زر که تا غم از دل ببرند ترانهٔ خشک خبرویان نخرند

رباعی شماره ۱۵۷: سیمرخ نه ای که بی تو نام تو برند

سیمرخ نه ای که بی تو نام تو برند	طاووس نه ای که با تو در تو نگزند
بلبل نه که از نوای تو جامه دهند	آخر تو چه مرغی و ترا با چه خزند

رباعی شماره ۱۵۸: سادات به یک بار همه میجویند

کز سایه خشم تو مهر دورند	سادات به یک بار همه میجویند
کر شکر تو گویند به جان معذورند	از غایت مهر تو به دل رنجورند

رباعی شماره ۱۵۹: بایاد تو جام زهر چون نوش کشند

بایاد تو جام زهر چون نوش کشند	از کوی تو عاشقان بهوش کشند
بنمای به زاهدان جمال رخ خویش	تا غاشیه مهر تو بردوش کشند

رباعی شماره ۱۶۰: تا عشق قد تو، همچو چنبر نکند

تا عشق قد تو، همچو چنبر نکند در راه قلندری ترا سر نکند
این عشق دست از آن کس آید به جان کورایمه آب بحر هاتر نکند

رباعی شماره ۱۶۱: عشق تو کرای شادی و غم نکند

عشق تو کرای شادی و غم نکند	عمر تو کرای سوز و ماتم نکند
زخم تو کرای آه و مرهم نکند	چه جای کرایم کراهم نکند

رباعی شماره ۱۶۲: بسیار مکودلاکه سودی نکند

بسیار مکودلاکه سودی نکند	ور صبر کنی به تو نمودی نکند
چون جان تو صد هزار برهم نهد او	و آتش زند اندر او دودی نکند

رباعی شماره ۱۶۳: یک دم سر زلف خویش پر خم نکند

یک دم سر زلف خویش پر خم نکند	تاکار مرا چو زلف در هم نکند
خارم هند و عشق مرا کم نکند	خاری که چو گل سپر غم نکند

رباعی شماره ۱۶۴: عشاق اگر دو کون پیش تو نهند

عشاق اگر دو کون پیش تو نهند	مغس مانند و از خالت نرهند
من عاشق و سوخته جانی دارم	پیدا است درین جهان به جانی چه دهند

رباعی شماره ۵۱۶: عشق و غم تو اگر چه بی دادانند

عشق و غم تو اگر چه بی دادانند	جان و دل من زهره دو آبادانند
نبود عجب از زیکدیگر شادانند	چون جان من و عشق تو همزادانند

رباعی شماره ۱۶۷: آنها که اسیر عشق دلدارانند

آنها که اسیر عشق دلدارانند از دست فلک همیشه خونبارانند
هرگز نشود بخت بد از عشق جدا بدبختی و عاشقی مکر یارانند

رباعی شماره ۱۶۷: آنها که دین حدیث آویخته اند

آنها که دین حدیث آویخته اند بسیار ز دیده خون دل ریخته اند
بس فتنه که هر شبی برا میگیرند آگاه به حیل از تو بگریخته اند

رباعی شماره ۱۶۸: دیده ز فراق تو زیان می‌بیند

دیده ز فراق تو زیان می‌بیند	بر چهره ز خون دل نشان می‌بیند
با این همه من ز دیده ناخشنودم	تا بی رخ تو چرا جهان می‌بیند

رباعی شماره ۱۶۹: آن روز که مهر کار کردون زده اند

آن روز که مهر کار کردون زده اند	مهر ز عاشقی دگر کون زده اند
واقف نشوی به عقل تا چون زده اند	کاین زرز سرای عقل بیرون زده اند

رباعی شماره ۱۷۰: تادر طلب مات، همی کام بود

تادر طلب مات، همی کام بود	هر دم که بروی مازنی دام بود
آن دل که در او عشق دلارام بود	گر زندگی از جان طلبد خام بود

رباعی شماره ۱۷۱: آن ذات که پروردهٔ اسرار بود

آن ذات که پروردهٔ اسرار بود	از مرک نیندیشد و هشیار بود
تیار همی خوری که در خاک شوم	در خاک یکی شود که در نار بود

رباعی شماره ۱۷۲: هر بوده که اوز اصل نابود بود

نابوده و بود او همه سود بود	هر بوده که اوز اصل نابود بود
نابود شود هر آینه بود بود	کر یک نفس پسند مقصود بود

رباعی شماره ۱۷۳: دل بنده عاشقی تن آزاد چه سود باشد

دل بنده عاشقی تن آزاد چه سود باشد	جان کشته خراب و عالم آباد چه سود باشد
فریاد همی خواهم و تو تن زده ای	فریاد رسی چون نیست فریاد چه سود باشد

رباعی شماره ۱۷۴: زن، زن زوفا شود ز زیور نشود

زن، زن زوفا شود ز زیور نشود	سر، سر زوفا شود ز افسر نشود
بی کوهر کوهری ز کوهر نشود	سک راسکی از قلاده کمتر نشود

رباعی شماره ۱۷۵: ترسم که دل از وصل تو خرم نشود

ترسم که دل از وصل تو خرم نشود	تا کار تو چون زلف تو در هم نشود
با من به وفا عهد تو محکم نشود	تا باد نکویی ز سرت کم نشود

رباعی شماره ۱۷۶: یک روز دلت به مهرمانگراید

دیوت همه جز راه بلدانماید	یک روز دلت به مهرمانگراید
می گوید من، می نگویم شاید	تالا جرم اکنون که چنیت باید

رباعی شماره ۱۷۷: آنی که فدای تو روان می باید

پیش رخ تو نثار جان می باید	آنی که فدای تو روان می باید
ای دوست چنانی که چنان می باید	من هیچ ندانم که کرامانی تو

رباعی شماره ۱۷۸: گاهی فلکم کریستن فرماید

گاهی فلکم کریستن فرماید	ناخته دو چشم را عنا فرماید
کاهیم به درو خنده لب بکشاید	کوید ز بدی خنده نیاید آید

رباعی شماره ۱۷۹: روزی که بتم ز فوطه رخ بنماید

روزی که بتم ز فوطه رخ بنماید	با فوطه هزار جان ز تن بر باید
در فوطه تا خمش ازین به باید	عاشق کش فوطه پوش نیکو نماید

رباعی شماره ۱۸۰: مردی که به راه عشق جان فرساید

مردی که به راه عشق جان فرساید	باید که بدون یار خود نگراید
عاشق به ره عشق چنان می باید	کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

رباعی شماره ۱۸۱: آن باید آن که مرد عاشق آید

آن باید آن که مرد عاشق آید	تا عشق، سرهای خودش بنماید
شأنش عشق روی اکر بنماید	با او همه غوغای جهان برنماید

رباعی شماره ۱۸۲: آن غم‌نیم تاب در هم نگرید

آن غم‌نیم تاب در هم نگرید	آن ز کس پر خار خرم نگرید
روز من مستند پر غم نگرید	همن تانرسد چشم بدی کم نگرید

رباعی شماره ۱۸۳: دی بنده چو آن لاله خندان تو دید

دی بنده چو آن لاله خندان تو دید وان سب در آن رهگذر جان تو دید

فی سب در آن حقه مر جان تو دید کاندل تنگ خود ز خندان تو دید

رباعی شماره ۱۸۴: اکنون که سایه‌ی ای دل چون خورشید

بیش‌ت باید ز عشق من داد نوید	اکنون که سایه‌ی ای دل چون خورشید
چون دیده دیده‌ای سیه‌به که سفید	کاذب چشمی تواز غیزی جاوید

رباعی شماره ۱۸۵: ای دیدن تو راحت جانم جاوید

شب ماه منی و روز روشن خورشید	ای دیدن تو راحت جانم جاوید
آن روز سیاه باد و آن دیده سپید	روزی که نباشم به دیدارت امید

رباعی شماره ۱۸۶: ای خورشیدی که نورت از روی امید

ای خورشیدی که نورت از روی امید	گفتم که به صدرمانانند جاوید
نکه به چه از باد اجل سرد شدی	گر سرد نکردد این نگارین خورشید

رباعی شماره ۱۸۷: یک ذره نسیم خاک پایت بوزید

یک ذره نسیم خاک پایت بوزید	زوکشت درین جهان همه حسن پدید
هر کس که از آن حسن کی ذره بدید	بفروخت دل و دیده و مهر تو خرید

رباعی شماره ۱۸۸: کویی که من از بلعجی دارم عار

کویی که من از بلعجی دارم عار	سیب از چه نمی میان یکدانه ناز
این بلعجی نباشد ای زیبا یار	کاندردن مور نمی مهره مار

رباعی شماره ۱۸۹: چون از اجل تودید بر لوح آثار

چون از اجل تودید بر لوح آثار	دست ملک الموت فروماند از کار
از زاری توبه خون دل حیچون دار	مرک توبه می بر تو فرو کرد زار

رباعی شماره ۱۹۰: نازان و کرازان به وثاق آمیدار

نازان و کرازان به وثاق آمیدار	نازان چو گل و گل و کرازان چو بهار
جوشان و خروشانش کرفتم به کنار	جوشان ز تف خمر و خروشان ز خار

رباعی شماره ۱۹۱: از غایت بی تکلفی مادر هر کار

از غایت بی تکلفی مادر هر کار	دیوانه و مستان همی خواند یار
گفتیم تو خوش باش که ما اسی دلدار	دیوانه عاقلیم و مست بسیار

رباعی شماره ۱۹۲: نه چرخ به کام ما بگردد یک بار

نه چرخ به کام ما بگردد یک بار	نه دارد یار کار ما را تیار
نه نیز دلم را بر من هست قرار	احسنت ای دل، زه ای فلک، نیک ای یار

رباعی شماره ۱۹۳: بخت و دل من ز من بر آورد مار

بخت و دل من ز من بر آورد مار چون یار چنان دید ز من شد بنیزار
زین نادره تر چه ماند در عالم کار ز انسان بختی، چنین دلی، چو نان یار

رباعی شماره ۱۹۴: ای کشته چوماه و بمچو خورشید سمر

ای کشته چوماه و بمچو خورشید سمر	خوی مه و خورشیددار اندر سر
چون ماه به روزن کسان در مگر	ناخوانده چو خورشید میای دلبر

رباعی شماره ۱۹۵: ای روی تور خشنده تراز قبله کبر

ای روی تور خشنده تراز قبله کبر وی چشم من از فراق گرینده چو ابر
من دست ز آستین برون کرده ز عشق تو پای به دامن اندر آورده به صبر

رباعی شماره ۱۹۶: آن کس که چو او نبود در دهر دگر

آن کس که چو او نبود در دهر دگر	در خاک شد از تیر اجل زیر و زبر
و اکنون که همی ز خاک بر نارد سر	شاید که به خون دل کنم مژگان تر

رباعی شماره ۱۹۷: بازی بکمر عشق چه کرد دست آغاز

بازی بکمر عشق چه کرد دست آغاز	می ناز ازین حدیث و خود را بنواز
برد که این و آن چه کردی به مجاز	ساز ره عشق کن برو با او ساز

رباعی شماره ۱۹۸: هرگز دل من به آشکارا و به راز

هرگز دل من به آشکارا و به راز بامردم بی خرد نباشد و مساز
من یار عیار خواهم و خاک انداز کورانشود ز عالمی دیده فراز

رباعی شماره ۱۹۹: اول توحید عشق کردی آغاز

اول توحید عشق کردی آغاز اندر خورشید کار ما را می ساز

ماکی کنجیم در سراپرده راز لافیت به دست ما و مشور نیاز

رباعی شماره ۲۰۰: از عشق تو ای صنم به شهای دراز

از عشق تو ای صنم به شهای دراز	چون شمع به پای باشم و تن به گداز
تا بر نهد صبح به شهای دراز	جان در بر آتشست و دل در دم گاز

رباعی شماره ۲۰۱: خوشنوشده بود آن صنم قاعده ساز

خوشنوشده بود آن صنم قاعده ساز	باز از شوخی بلعجی کرد آغاز
چون کوز در آگند کرد باز از ناز	از ماست همی بوی پیر آید باز

رباعی شماره ۲۰۲: نادیده ترا چو راه را کردم باز

پوخته شدم با غم و بکسته زناز	نادیده ترا چو راه را کردم باز
تاخته دل از تو عذر من خواهد باز	دل نزد تو بگذاشتم ای شمع طراز

رباعی شماره ۲۰۳: خواهی که تراروی دهد صرف نیاز

دستار نماز در خرابات نیاز	خواهی که تراروی دهد صرف نیاز
مرستان راجه جای روزه ست و نماز	مستی کن و بر نهاد هر مست نیاز

رباعی شماره ۲۰۴: عقلی که همیشه باروانی دمساز

دھری که به یک دیدنی کام فراز	عقلی که همیشه باروانی دمساز
جانی که چو بکسی پیونندی باز	بخشی که نباشیم زمانی هم باز

رباعی شماره ۲۰۵: شب گشت ز بهران دل فروزم روز

شب گشت ز بهران دل فروزم روز	شب تیز شد از آه جانم روز
شد روشنی و تیگی از روز و شبنم	اکنون نه شبنم شبست و نه روزم روز

رباعی شماره ۲۰۶: ای گلبن نابوده او باش هنوز

ای گلبن نابوده او باش هنوز	وی رنگ تو نامیخته تقاش هنوز
بوی تو نکرد دست صبا فاش هنوز	تا بر تو وز باد صبا باش هنوز

رباعی شماره ۲۰۷: آسیمه سران بی نوایم هنوز

آسیمه سران بی نوایم هنوز	باشو تنها و با هوایم هنوز
زین هر دو پی هم بکرایم هنوز	از دوست بدین سبب جدایم هنوز

رباعی شماره ۲۰۸: بر چرخ نهاده پای بستیم هنوز

قارون شدگان تنگدستیم هنوز	بر چرخ نهاده پای بستیم هنوز
دوری در ده که نیم مستیم هنوز	صوفی شده باده صافیم هنوز

رباعی شماره ۲۰۹: ای در سر زلف تو صبا عنبر بنیر

ای در سر زلف تو صبا عنبر بنیر	وی ز کس شملای تو بس شور انگیز
هر قطره که می چکد ز خون دل من	در جام وفای تست کژدار و مریز

رباعی شماره ۲۱۰: درد دلم از طیب بیهوده می‌رس

درد دلم از طیب بیهوده می‌رس	رنج تنم از حریف آسوده می‌رس
نالوده پاک را از آلوده می‌رس	در بوده، می‌نگرز نابوده می‌رس

رباعی شماره ۲۱۱: ای دیده زهر طرف که بر خیزد خس

ای دیده زهر طرف که بر خیزد خس	طرفه ست که جز در تونیا ویزد خس
هش دار که تابا تو کم آ منیزد خس	زیرا همه آب دیده هاریزد خس

رباعی شماره ۲۱۲: خواندیم کرسنه ماز دل یار هوس

خواندیم کرسنه ماز دل یار هوس	سیر از چوتویی بگو که یار دشت پس
تو نعمت هر دو عالمی به زده همه کس	قدر چوتویی کرسنه ای داند و بس

رباعی شماره ۲۱۳: ای چون، هستی برده دل من به هوس

ای چون، هستی برده دل من به هوس	چون نیستیم غم فراق تو نه بس
گر چون، هستی به دست آرم زین پس	پنهان کنمت چونیتی از همه کس

رباعی شماره ۲۱۴: ای من به تو زنده، همچو مردم به نفس

ای من به تو زنده، همچو مردم به نفس	در کار تو کرده دین و دنیا به هوس
کرمت ینم چو بگرم با همه کس	سردی همه از برای من داری و بس

رباعی شماره ۲۱۵: اندر طلبت هزار دل کرد هوس

با عشق تو صد هزار جان باخت نفس	اندر طلبت هزار دل کرد هوس
با نام تو پیوست حال همه کس	لیکن چو همی می نگریم از همه کس

رباعی شماره ۲۱۶: شمع‌ی که چو پروانه بود نزد تو کس

شمعی که چو پروانه بود نزد تو کس	نتوان چو چراغ پیش تو داد نفس
باشعله عشق تو بادست عس	فدیل شب وصال تو زلف تو بس

رباعی شماره ۲۱۷: بادی که بیاوری به ما جان چو نفس

بادی که بیاوری به ما جان چو نفس	ناری که دلم همی بسوزی به هوس
آبی که به تو زنده توان بودن و بس	حکمی که به تست بازگشت همه کس

رباعی شماره ۲۱۸: ای تن وطن بلای آن دلکش باش

ای تن وطن بلای آن دلکش باش	ای جان ز غمش همیشه در آتش باش
ای دیده به زیر پای او مفرش باش	ای دل نه همه وصال باشد خوش باش

رباعی شماره ۲۱۹: ای کشته دل و جان من از عشق تو لاش

ای کشته دل و جان من از عشق تو لاش	اگلنده مرابه گفتوی او باش
یک شهر خبر که ز ابدی شد قلاش	چون پرده دیده شد کنون باد باش

رباعی شماره ۲۲۰: بامن ز دریچه ای مشکب دلکش

بامن ز دریچه ای مشکب دلکش از لطف سخن گفت به هر معنی خوش
می تافت چنان جمال آن حور او ش کنزِ نجره تنور نور آتش

رباعی شماره ۲۲۱: ای عارض گل پوش سمن پاش تو خوش

ای چشم پر از خار جاش تو خوش	ای عارض گل پوش سمن پاش تو خوش
بر عاشق پر خروش پر خاش تو خوش	ای زلفیه فروش فراش تو خوش

رباعی شماره ۲۲۲: بر طرف قمر نهاده مشک و شکرش

بر طرف قمر نهاده مشک و شکرش	چکند که قلع خوش بندد به دش
در کعبه حسن گشت و در پیش دش	عشاق همه بوسه زنمان بر حجرش

رباعی شماره ۲۲۳: چون نزدی در آبی ای دلبرکش

چون نزدی در آبی ای دلبرکش	سیرا بن چرب را تو از تن دگش
زیرا که چو کیر مت به شادی دگش	در سیر بن چرب تو افتد آتش

رباعی شماره ۲۲۴: فی آب دو چشم داری ای حورافش

زبان روی دین دست چنیدن آتش	فی آب دو چشم داری ای حورافش
با خاک سرکوی تو دل دارم خوش	بی باد تکبر تو ای دلبرکش

رباعی شماره ۲۲۵: باسینهٔ این و آن چه کوئی غم خویش

از دیدهٔ این و آن چه جوئی غم خویش	باسینهٔ این و آن چه کوئی غم خویش
آنگاه بزمی به ناز در عالم خویش	بر ساز تو عالمی ز میش و کم خویش

رباعی شماره ۲۲۶: می بر کف کیر و هر دو عالم بفروش

می بر کف کیر و هر دو عالم بفروش	بیوده مدار هر دو عالم به خروش
گر هر دو جهان نباشد در فرمان	در دوزخ مست به که در خلد به هوش

رباعی شماره ۲۲۷: ای برده دل من چو هزاران درویش

ای برده دل من چو هزاران درویش	بی رحمت آیین شد و بد عهدی کیش
تا کی کو بی ترانیا زارم بیش	من طبع تو نیک دانم و طالع خویش

رباعی شماره ۲۲۸: که در پی دین رویم و که در پی کیش

هر روز به نوبتی نسیم اندر پیش	که در پی دین رویم و که در پی کیش
هستم همه عاشق بد، نجاتی خویش	در حلقه ز ما مرک خرد دار و پیش

رباعی شماره ۲۲۹: هر چند بود مردم دانا درویش

هر چند بود مردم دانا درویش	صدره بود از توانگر نادان بیش
این را بشود جاه چو شمال از پیش	و آن شاد بود مدام از دانش خویش

رباعی شماره ۲۳۰: دی آمدنی به حیرت از منزل خویش

دی آمدنی به حیرت از منزل خویش	امروز قرار می نه به کار دل خویش
فرداشدنی به چنیزی از حاصل خویش	پس من چه دهم نشان ز آب و گل خویش

رباعی شماره ۲۳۱: آراست بهار کوی و دروازهٔ خویش

آراست بهار کوی و دروازهٔ خویش اکفند به باغ و راع آوازهٔ خویش

بنمای بهار رارخ تازهٔ خویش تابشند بهار اندازهٔ خویش

رباعی شماره ۲۳۲: از عشق تو ای سگدل کافر کیش

از عشق تو ای سگدل کافر کیش شد سوخته و کشته جهانی درویش
در شهر چنین حوکه تو آوردی پیش کور شهدا هزار خواهد شد بیش

رباعی شماره ۲۳۳: معشوقه دلم به آتش انباشت چو شمع

معشوقه دلم به آتش انباشت چو شمع	بر رویم زرد گل بسی کاشت چو شمع
تاروز به یک سو ختم داشت چو شمع	پس خیره مرا ز دور بگذاشت چو شمع

رباعی شماره ۲۳۴: از یار و فاجوی کاندر هرباغ

از یار و فاجوی کاندر هرباغ	بی هیچ نصیبه عشق میازد زراغ
تابا خودی از عشق منبر دل داغ	پروانه شو آگاه تو دانی و چراغ

رباعی شماره ۲۳۵: نیکوتری از آب روان اندر باغ

نیکوتری از آب روان اندر باغ	زیباتری از جوانی و مال و فراغ
لیکن چه کنم که عشقت ای شمع و چراغ	جویان بودست در دمار از داغ

رباعی شماره ۲۳۶: نادیده من از عشق تو یک روز فراغ

نابیده من از عشق تو یک روز فراغ	بهره نبرد مر از وصلت جز داغ
کردی تن من ز تاب هجران چو کناغ	تا خوداری تو دوست کشتن چو چراغ

رباعی شماره ۲۳۷: ای بیماری سروترا کرده کناغ

ای بیماری سروترا کرده کناغ	پس دست اجل نهاده بر جان تو داغ
خورشید و چراغ من بدی و پس از این	نایم هم پیش چو خورشید و چراغ

رباعی شماره ۲۳۸: در راه تو ارسود و زیانم فارغ

در راه تو ارسود و زیانم فارغ	وز شوق تو از هر دو جهانم فارغ
خود را به تو داده ام از آنم بی غم	غمهای تومی خورم از آنم فارغ

رباعی شماره ۲۳۹: تادید هوات در دلم غایت عشق

تادید هوات در دلم غایت عشق	در پیش دلم کشید خوش رایت عشق
کرو حی ز آسمان کسته نشدی	در شان دل من آمدی آیت عشق

رباعی شماره ۲۴۰: بر سین سریر سرپاه آمد عشق

بر سین سریر سرپاه آمد عشق	بر میم ملوک پادشاه آمد عشق
بر کاف کمال کل، کلاه آمد عشق	با اینهمیک قدم ز راه آمد عشق

رباعی شماره ۲۴۱: جز من به جهان نبود کس در خور عشق

جز من به جهان نبود کس در خور عشق	زان بر سر من نهاد چرخ افسر عشق
یک بار به طبع خوش شدم چاکر عشق	دارم سر آنکه سرکنم در سر عشق

رباعی شماره ۲۴۲: تحویل کنم نام خود از دقتر عشق

تحویل کنم نام خود از دقتر عشق	تا باز هم من از بلا و سر عشق
نه بگرم و نه بگذرم برد عشق	عشق آفت دینست که دارد سر عشق

رباعی شماره ۲۴۳: جز تیر ملا نبود در ترکش عشق

جز تیر ملا نبود در ترکش عشق	جز مند عشق نیست در منفرش عشق
جز دست قضایت جنیت کش عشق	جان باید جان پسند بر آتش عشق

رباعی شماره ۲۴۴: کونیکه کرده ای دلت برده عشق

کونیکه کرده ای دلت برده عشق	وین رنج تو هست از دل آورده عشق
گبردارم ز پیش دل پرده عشق	بیند دلی به ناز پرورده عشق

رباعی شماره ۲۴۵: کی بست کند عقل سر پرده عشق

کی بست کند عقل سر پرده عشق	کی باز آرد خرد ز ره برده عشق
بسیار ز زنده به بود مرده عشق	ای خواجه چه واقفی تو از خرده عشق

رباعی شماره ۲۴۶: چشمی دارم ز اشک پیانه عشق

چشمی دارم ز اشک پیانه عشق جانی دارم ز سوز پروانه عشق

امروز منم قدیم در خانه عشق بسیار همه جهان و دیوانه عشق

رباعی شماره ۲۴۷: خورشید سحابسوز داز سایهٔ عشق

خورشید سحابسوز داز سایهٔ عشق پس چون شده ای دلا تو همسایهٔ عشق
جز آتش عشق نیست پیرایهٔ عشق اینست بتایه و سرایهٔ عشق

رباعی شماره ۲۴۸: آن روز که شیر خوردم از دایه عشق

آن روز که شیر خوردم از دایه عشق از صبر غنی شدم به سرمایۀ عشق

دولت که گنبد بر سرم سایه عشق بر من به غلط بست پیرایه عشق

رباعی شماره ۲۴۹: کردی تو پریر آب وصل از رخ پاک

کردی تو پریر آب وصل از رخ پاک	تادی شدم از آتش هجر تو حلاک
امروز شدی ز باد سردم بی باک	فردا کنم از دست تو بر تارک خاک

رباعی شماره ۲۵۰: ای آصف این زمانه از خاطر پاک

ای آصف این زمانه از خاطر پاک	همچون ز سلیمان ز تو شد دیو هلاک
ای، پچو فرشته اندری عالم خاک	آثار تو و شخص تو دور از ادراک

رباعی شماره ۲۵۱: زین پیش به شبهای سیاه شبه ناک

زین پیش به شبهای سیاه شبه ناک خورشید هم نمودی از عارض پاک
امروز به عارضت هم گوید خاک ای روز زمانه «انعم الله مساک»

رباعی شماره ۲۵۲: ناید به کف آن زلف سمن مال به مال

ناید به کف آن زلف سمن مال به مال فی رقص کند بر آن رخان حال به حال

ای چون گل نو که نینست سال به سال کردنده چو روزگاری از حال به حال

رباعی شماره ۲۵۳: هر چند شدم ز عش تو خوار و نخل

در عشق به جز درد ندارم حاصل	هر چند شدم ز عش تو خوار و نخل
کین رنج مرا هم از دل آمد بر دل	از تو نکشم شکایت ای شمع چگل

رباعی شماره ۲۵۴: ای عهد تو عهد دوستان سرپل

ای عهد تو عهد دوستان سرپل	از وصل تو بجز خنید از غرتو دل
پر مشعل و میان تپی، بمحود بل	ای یک شب، بمحوشمع و یک روزه چو گل

رباعی شماره ۲۵۵: از کفۀ بدگوی تو چون هر عاقل

از کفۀ بدگوی تو چون هر عاقل	در کوشش خصم تو چو هربی حاصل
خالی نکشم تا نهندم در گل	سودای تو از دماغ و مهر تو ز دل

رباعی شماره ۲۵: باچهره آن مکار خندان ای گل

باچهره آن مکار خندان ای گل	بیرون نبری زیره به کرمان ای گل
بیوده تن خویش مرنجان ای گل	هان چاک فرن بر به کریبان ای گل

رباعی شماره ۲۵۷: ای عمر عزیز داده برباد ز جهل

ای عمر عزیز داده برباد ز جهل	وز بی خبری کار اجل داشته سهل
اسباب دو صد ساله سگالنده ز پیش	نیافته از زمانه یک ساعت مهل

رباعی شماره ۲۵۸: در عشق تو خفته، بمحو ابروی توام

در عشق تو خفته، بمحو ابروی توام ز خشم چه زنی نه مرد بازوی توام
در خشم شدی که کفتمت ترک منی؟ بگذاشتم این حدیث، هندوی توام

رباعی شماره ۲۵۹: از روی عتاب اگر چه کوینی سر دم

از روی عتاب اگر چه کوینی سر دم	در صف بلا اگر چه دمی ناو دم
روزی اگر از وفای تو برگردم	در مذهب و راه عاشقی نامردم

رباعی شماره ۲۶۰: بسیار ز عاشقت غمناخوردم

بسیار ز عاشقت غمناخوردم در هجر بسی شب که به روز آوردم
رنج دل و خون دیده حاصل کردم کر جان برم از دست تو مرد مردم

رباعی شماره ۲۶۱: بردل ز غم فراق داغی دارم

بردل ز غم فراق داغی دارم	در یافتن کام فراغی دارم
با این همه پر نفس داغی دارم	بر رهنماد چو چرخ داغی دارم

رباعی شماره ۲۶۲: هر بار ز دیده از تو در تیارم

تا بهره ز دیدار تو چون بردارم	هر بار ز دیده از تو در تیارم
چون چرخ خزار دیده در وی دارم	ای یار چو ماه اگر دهبی دیدارم

رباعی شماره ۲۶۳: هر روز به درواز تو نویدی دارم

هر روز به درواز تو نویدی دارم بر تهمت عود خشک بیدی دارم

نومید مکن مرا و رخ بر مغرور کا خربه تو جز در د امید می دارم

رباعی شماره ۲۶۴: نامت پس ازین یارابه اسم دارم

نامت پس ازین یارابه اسم دارم	نوشت پس ازین چو نیش کز دم دارم
چون مار سرم بکوب ارت دم دارم	از سگ بترم اگر به مردم دارم

رباعی شماره ۲۶۵: در خوابکه از دل شب آتش بنیرم

چون خاکتربه روز ز آتش بنیرم	در خوابکه از دل شب آتش بنیرم
چون شمع ز دبر سر آتش ریزم	هر که کند عشق تو آتش بنیرم

رباعی شماره ۲۶۶: چون در غم آن مکار سرکش باشم

چون در غم آن مکار سرکش باشم	آب اعمارم گر چه در آتش باشم
چون من به مراد آن پر یوش باشم	گر قصد به کشتنم کند خوش باشم

رباعی شماره ۲۶۷: گفتم خود را ز خس نگهدار ای چشم

خود را و مرابه در سپار ای چشم	گفتم خود را ز خس نگهدار ای چشم
تا جانت بر آید اشک می بار ای چشم	و اکنون که به دیده دزدی خار ای چشم

رباعی شماره ۲۶۸: افسرده شد از دم دهانم دم چشم

افسرده شد از دم دهانم دم چشم	برناخن من گویا مید از نم چشم
چشم ز پی دیدن روی تو بود	بی روی تو کر چشم نباشد کم چشم

رباعی شماره ۲۶۹: کربا فلکم کنی برابریشتم

کربا فلکم کنی برابریشتم	عالم همیک ذره نیر زویشتم
هرگز نمرم ز مرگ از آن نندیشتم	کز کوهر خود ملایکت را خویشتم

رباعی شماره ۲۷۰: روز آمد و برگشید خورشید علم

شب کرد از و خیزیت و برد حشم	روز آمد و برگشید خورشید علم
پیدا کردند روی آن شهره صنم	کویی زمین آن دوزلفین به خم

رباعی شماره ۲۷۱: تیغ از کف و بازوی تو ای فخر ارم

تیغ از کف و بازوی تو ای فخر ارم	هم روی مصاف آمد و هم پشت حشم
از تیغ علی بگوی تیغ توجیه کم	کان دین عرب فزود و این ملک عجم

رباعی شماره ۲۷۲: چون گل صنما جامه به صد جا چاکم

چون گل صنما جامه به صد جا چاکم	چون لاله به روز باد سبر بر چاکم
چون شاخ بنفشه کوژ و اندوهناکم	در غم خوردن چو یاسمین چالاکم

رباعی شماره ۲۷۳: بادولت حسن دوست اندر چنکم

بادولت حسن دوست اندر چنکم	زیراکه همی نیاید اندر چنکم
چون بر دوزخ دولت جکی رنکم	کردنده چو دولت و دوتا چون چنکم

رباعی شماره ۲۷۴: ای بسته به تو مهر و وفا یک عالم

ای بسته به تو مهر و وفا یک عالم	مانده ز تو در خوف و رجا یک عالم
وی دشمن و دوست مرا یک عالم	خاری و گلی با من و با یک عالم

رباعی شماره ۲۷۵: ای کشته فراق تو غم افزای دلم

ای کشته فراق تو غم افزای دلم	امید وصال تو تماشای دلم
آگاه نه ای بیا که بندی محکم	دست سمت نهاده بر پای دلم

رباعی شماره ۲۷۶: پرشد ز شراب عشق جانا جامم

پرشد ز شراب عشق جانا جامم چون زلف تو در هم زده شد ایامم
از عشق تو این نه بس مراد و کامم کز جمله بندگان نویسی نامم

رباعی شماره ۲۷۷: یک بوسه بر آن لبان خندان نزنم

یک بوسه بر آن لبان خندان نزنم	تا بر پایت هزار چندان نزنم
گر جان خواهی ز بهر یک بوسه ز من	از عشق لب تو هیچ دندان نزنم

رباعی شماره ۲۷۸: بی وصل تو زندگانی ای مه چکنم

بی دیدارت عیش مرغه چکنم	بی وصل تو زندگانی ای مه چکنم
گر این نکنی نعوذ بالله چکنم	گفتی که به وصل هم دلت شاد کنم

رباعی شماره ۲۷۹: کیرم ز غمت جان و خرد پیر کنم

کیرم ز غمت جان و خرد پیر کنم	خود را ز هوس ناک تقدیر کنم
بر هر دو جهان چار تکبیر کنم	شایسته تونیم، چه تدبیر کنم

رباعی شماره ۲۸۰: دارد پشتم ز وعدهٔ خام تو خم

درد پشتم ز وعدهٔ خام تو خم	بارد چشمم ز بردن نام تو خم
تا کرد قضا حدیثم از کام تو کم	هرگز نروم به کام در دام تو دم

رباعی شماره ۲۸۱: ای چون شکن زلف تو پشتم خم خم

ای چون شکن زلف تو پشتم خم خم	وی چون اثر خلق تو صبرم کم کم
در مهر و وفایت آرم دم دم دم	با این همه توبی و آخر هم هم

رباعی شماره ۲۸۲: از آمدنم فزود رنج بدنم

از آمدنم فزود رنج بدنم	از بودن خود همیشه اندر محنم
وز بیم شدن باغم و درد حزنم	نه آمدن و نه بدن و نه شدنم

رباعی شماره ۲۸۳: بابر همیشه در عتابش مینم

جوینده نور آفتابش مینم	بابر همیشه در عتابش مینم
چون چشم کشایم اندر آتش مینم	کر مردمک دیده من نیست چرا

رباعی شماره ۲۸۴: فحی که به آمدنت منصور شوم

فحی که به آمدنت منصور شوم	عمری که ز رفتن تو رنجور شوم
ماهی که ز دیدن تو پر نور شوم	جانی که نخواهم که ز تو دور شوم

رباعی شماره ۲۸۵: در وصل شب و روز شمرديم بهم

در وصل شب و روز شمرديم بهم	در هجر سی راه سپردیم بهم
تقدیر به یک ساعت برداد به باد	رنجی که به روزگار بردیم بهم

رباعی شماره ۲۸۶: مجرم رخ تو که مابد و آسایم

مجرم رخ تو که مابد و آسایم	مابارخ و با خرام تو بر نایم
ماجرم ترا چو روی تو آرایم	خود جرم تو کرده ای که مجرم مایم

رباعی شماره ۲۸۷: چوبی بودم بوده گل درپایم

چوبی بودم بوده گل درپایم	در خدمت مختار فلک شد جایم
در خدمت او چنان قوی شد رایم	کامروز ستون آسمان را شایم

رباعی شماره ۲۸۸: گفتم که مگر دل ز تو برداشته ایم

گفتم که مگر دل ز تو برداشته ایم	معلوم شد ای صنم که پنداشته ایم
امروز که بی روی تو بگذاشته ایم	دل را به بهانه ما فرو داشته ایم

رباعی شماره ۲۸۹: چون می دانی همه ز خاک و آبیم

چون می دانی همه ز خاک و آبیم	امروز همه اسیر خورد و خوابیم
دو تو زسیم اگر بسی بشابیم	سرمایه تویی سود ز خود کی یابیم

رباعی شماره ۲۹۰: یک چندد اسلام فرس تاخته ایم

یک چندد اسلام فرس تاخته ایم	یک چندد کفر و کافری ساخته ایم
چون قاعده عشق تو بشناخته ایم	از کفر به اسلام سپرداخته ایم

رباعی شماره ۲۹۱: راحت همه از غمی برانداخته ایم

در بخت روزگار بگذاشته ایم	راحت همه از غمی برانداخته ایم
تقدی به امید نیه در باخته ایم	کاری نو چو کار عاقلان ساخته ایم

رباعی شماره ۲۹۲: از دیده درم خرید روی تو شدیم

از دیده درم خرید روی تو شدیم	وز گوش غلام های وهوی تو شدیم
بی روی تو بر مثال روی تو شدیم	بازیچه کو دکان کوی تو شدیم

رباعی شماره ۲۹۳: ما شربت هجر تو چشیدیم و شدیم

ما شربت هجر تو چشیدیم و شدیم	هجران تو بروصل گزیدیم و شدیم
در جستن وصل تو زنیافتیم	دل رفت و طمع ز جان بریدیم و شدیم

رباعی شماره ۲۹۴: زان یک نظر نهان که ما ندیدیم

زان یک نظر نهان که ما ندیدیم دور از تو هزار درد و محنت دیدیم
اندر هوس پرده خود دیدیم تو عشوۀ فروختی و ما بخریدیم

رباعی شماره ۲۹۵: کاری که نہ باتو بی نظام اٹکاریم

کاری که نہ باتو بی نظام اٹکاریم	صبحی که نہ باتو، وقت شام اٹکاریم
نادیدن تو ہوا ی کام اٹکاریم	بی تو ہمہ خرمی حرام اٹکاریم

رباعی شماره ۲۹۶: تا نطن نسری که از تو آگاه تریم

تا نطن نسری که از تو آگاه تریم	ما از توبه صد دقیقه کمره تریم
هر چند به کار خویش روباه تریم	از دامن دوست دست کوتاه تریم

رباعی شماره ۲۹۷: مانده باداگر چه بی پاوسریم

پوسته چو آتش ره بالا سریم	مانده باداگر چه بی پاوسریم
ما خاک فروشیم و بدان آب خوریم	زان پیش که رخت ماسوی خاک کشند

رباعی شماره ۲۹۸: باخوی بد تو کر چه در پر خاشیم

باخوی بد تو کر چه در پر خاشیم	باری به غمت به کرد عالم خاشیم
چون نزد تو ماز جمله اوباشیم	سودای تومی پریم و خوش می باشیم

رباعی شماره ۲۹۹: ای روی تو پاکیزه تر از کف کلیم

ای روی تو پاکیزه تر از کف کلیم	آنرا مانی که کرد احمد به دو نیم
تا آن رخ یوسفی بر ما نمودی	با بر سر آتشیم چون ابراهیم

رباعی شماره ۳۰۰: قائم به خودی از آن شب و روز مقیم

قائم به خودی از آن شب و روز مقیم	بیمت ز سموست و امیدت به نسیم
بمانه ز آب و آتشت باشد بیم	چون سایه شدی ترا چه حیچون چه حجم

رباعی شماره ۳۰۱: قلاشایم و لاابالی حالیم

قلاشایم و لاابالی حالیم	فتنه‌شدگان چشم وزلف و حالیم
جان داده فدای رطل مالالایم	روشن بخوریم و تیره بر سر مالیم

رباعی شماره ۳۰۲: هستیم ز بند کیت ماشادای جان

زیرا که شدیم از همه آزادای جان	هستیم ز بند کیت ماشادای جان
خون دل من مبارکت بادای جان	کر به شودی ز ما تراناشادی

رباعی شماره ۳۰۳: اکنون که زدونی ای جهان گذران

اکنون که زدونی ای جهان گذران	استام ز زر همی زنی بهر خران
از ننگ تو ای مزین بی خبران	منصور سعید رست و ای دگران

رباعی شماره ۳۰۴: عقلی که خلاف تو کنزیدن نتوان

عقلی که خلاف تو کنزیدن نتوان	دینی که ز شرط تو بریدن نتوان
وہمی کہ بہ ذات تو رسیدن نتوان	دہری کہ ز دام تو رہیدن نتوان

رباعی شماره ۳۰۵: یک شب غم هجران تو ای جان جهان

یک شب غم هجران تو ای جان جهان	باهشت زبان بگفتم ای کاهش جان
موسوم همه جان شد آن راز جهان	باهشت زبان راز نماند پنهان

رباعی شماره ۳۰: که سوی من آبی از لطیفی پویان

که سوی من آبی از لطیفی پویان	که عهد شکن شوی چو رشوت جویان
که برگردی ستیزه بدگویان	این درنخورد ز فعل نیکو رویان

رباعی شماره ۳۰۷: آزار ترا کر چه نهادم کردن

غم خورد مرا غم نخواهی خوردن	آزار ترا کر چه نهادم کردن
تو محشمتی مرا چه باید کردن	از محشمتی نیست مرا آزر دادن

رباعی شماره ۳۰۸: اندر دریاهننگ باید بودن

و اندر صحرا پلنگ باید بودن	اندر دریاهننگ باید بودن
ورنه به خزار تنک باید بودن	مردانه و مرد رنگ باید بودن

رباعی شماره ۳۰۹: در بند بلای آن بت کش بودن

صد بار تیرزان که در آتش بودن	در بند بلای آن بت کش بودن
خوش باید بود وقت ناخوش بودن	اکنون که فریضه ست بلاکش بودن

رباعی شماره ۳۱۰: تاخذ ز سودای جهان پیمودن

تاخذ ز سودای جهان پیمودن	واندر بد و نیک جان و تن فرمودن
چون رزق نخواهدت ز رنج افزودن	بکزین ز جهان نشستن و آسودن

رباعی شماره ۳۱۱: ای دیده زهر طرف که بر خیزد خس

ای دیده زهر طرف که بر خیزد خس طرفه ست که جز باتو نیا میزد خس

هشدار که تا باتو کم آ میزد خس زیر ایه آب دیده مار میزد خس

رباعی شماره ۳۱۲: کرشاد نخواهی این دلم شاد مکن

کرشاد نخواهی این دلم شاد مکن	و ریاد نیایدت ز من یاد مکن
لیکن به وفابر تو که این خسته دلم	از بند غم عشق خود آزاد مکن

رباعی شماره ۳۱۳: فرمان سودقنه انگیزمکن

فرمان سودقنه انگیزمکن	چشم از پی کشتن رهی تنیزمکن
چون عذر گذشته را نخواهی باری	بامن سخنان وحشت انگیزمکن

رباعی شماره ۳۱۴: تابا خودی ارچه، همشینی با من

ای بس دوری که از تو باشد تا من	تابا خودی ارچه، همشینی با من
اندر ره عشق یا تو کنجی یا من	در من نرسی تا نشوی یکتا من

رباعی شماره ۳۱۵: که بردوزی به دامنم بردامن

که بردوزی به دامنم بردامن که نگذاری که کردست پیرامن
که دوست همی شماریم که دشمن تامن کیم از تو ای دریغاقوبه من

رباعی شماره ۳۱۶: اکنون که سدهوای توداد از من

اکنون که سدهوای توداد از من	کر جان بد هم نیایدت یاد از من
مسکین من مستند کاذب غم تو	می سوزم و تو فارغ و آزاد از من

رباعی شماره ۳۱۷: که یار شوی تو بلامت کر من

که یار شوی تو بلامت کر من	که بگریزی ز بیم خصم از بر من
بگذار مرا چونیتی در خور من	تو مصلح و من رند زاری سر من

رباعی شماره ۳۱۸: با من شب و روز کرم بودی به سخن

تا چون ز رشک کار تو ای یسین تن	با من شب و روز کرم بودی به سخن
بد عهد نکوروی ندیدم چو تو من	بر کشتی از دوست تو، همچون دشمن

رباعی شماره ۳۱۹: ای چون گل نوشکفته بر طرف چمن

ای چون گل نوشکفته بر طرف چمن	گلجوی شود ز نام تو کام و دهن
کر گل برخار باشد ای سمن تن	چون گل بر تست خار بر دیده من

رباعی شماره ۳۲۰: پندی دهمت اگر پذیری ای تن

پندی دهمت اگر پذیری ای تن	تا سورت را به دل نکر و دشمن
عضوی ز تو کر صلح کند با دشمن	دشمن دو شمشیر دو کس زخم دو زن

رباعی شماره ۳۲۱: ای یار قلندر خراباتی من

ای یار قلندر خراباتی من	با من توبه بند دامن اندر دامن
من نیز قلندرانه در دادم تن	هر دویه خرابات کر قسیم وطن

رباعی شماره ۳۲۲: کر کرده بدی تو آزمون دل من

کر کرده بدی تو آزمون دل من	دل بسته نداری تو بدون دل من
کر آگاهی از اندرون دل من	زینگونه نکوشی توبه خون دل من

رباعی شماره ۳۲۳: بد کمتر ازین کن ای بت یسین تن

کایز دبه بدت باز دهد پاداش	بد کمتر ازین کن ای بت یسین تن
نختی نه ای دوست برای دشمن	یکباره مکن همه بدیها با من

رباعی شماره ۳۲۴: ای شاه چو لاله دارد از تو دشمن

ای شاه چو لاله دارد از تو دشمن	دل تیره و چاک دامن و خاک وطن
چون چرخ چراست خصمت ای کردا فلکن	نالنده و کردان و رسن در کردن

رباعی شماره ۳۲۵: بی تیر غمت پشت کمان دارم من

بی تیر غمت پشت کمان دارم من	داوم به تودل ترا چو جان دارم من
پیش تو اگر چه بر زمین دارم پای	دستی ز غمت بر آسمان دارم من

رباعی شماره ۳۲۶: غمهای تو در میان جان دارم من

غمهای تو در میان جان دارم من	شادی ز غم تو یک جهان دارم من
از غایت غیرت چنان دارم من	کز خویشتن نیز نهان دارم من

رباعی شماره ۳۲۷: بخشی نه که بادوست در آمیزم من

بخشی نه که بادوست در آمیزم من عقلی نه که از عشق سپر میزم من

دستی نه که با قضا در آویزم من پایی نه که از میانه بگریزم من

رباعی شماره ۳۲۸: ای بی سبی همیشه آزرده^ء من

ای بی سبی همیشه آزرده^ء من و آزدن تو ز طبع تو پرده^ء من
بر چرخ زند بخت سرا پرده^ء من گر عفو کنی گناه ناکرده^ء من

رباعی شماره ۳۲۹: چون آمد شد بریدم از کوی تو من

چون آمد شد بریدم از کوی تو من	دانم نرهم ز گفت بد کوی تو من
بر خیره چو آنک هکنم سوی تو من	بر عشق تو عاشتم نه بر روی تو من

رباعی شماره ۳۳۰: از عشوه^ء چرخ در امانم ز تو من

از عشوه ^ء چرخ در امانم ز تو من	و آزاد ز بند این و آنم ز تو من
هر چند ز غم جامه در انم ز تو من	والله که نمانم اربانم ز تو من

رباعی شماره ۳۳۱: دلهامه آب کشت و جانهاهمه خون

دلهامه آب کشت و جانهاهمه خون	تا چیت حقیقت از پس پرده و چون
ای بر علت خرد و کرد و نودون	از تو دو جهان پروتو از هر دو برون

رباعی شماره ۳۳۲: در جنب کرانی تو ای نوسنگین

در جنب کرانی تو ای نوسنگین	حاکم کم از نیست بود وزن زمین
وین از همه طرفه تر که در چشم یقین	تو هیچ نه و از تو کرانی چندین

رباعی شماره ۳۳۳: بهرام دواند هر دو جوینده کین

بهرام دواند هر دو جوینده کین	آن قوت ملک آمد و این قوت دین
هر روز کند اسب سعادت را زین	بهرام فلک ز بهر بهرام زمین

رباعی شماره ۳۳۴: پارچه نمی کرد چو کفرم ستمکین

پارچه نمی کرد چو کفرم ستمکین	اسال عزیز کرد مارا چون دین
در پرورش عاشقی ای قبله چین	هم قهر چنان باید و هم لطف چنین

رباعی شماره ۳۳۵: آب ارچه نمی رود به جویم باتو

آب ارچه نمی رود به جویم باتو	جز در ره مردمی نویم باتو
کونی که چه کرده ام نکونی بامن	آن چیست نکرده ای چکویم باتو

رباعی شماره ۳۳۶: ای طالع سعد روح فرخنده به تو

ای طالع سعد روح فرخنده به تو وی صورت بخت عقل نازنده به تو

ای آب حیات شرع پاینده به تو مازنده به دین و دین مازنده به تو

رباعی شماره ۳۳۷: ای قامت سروگشته کوتاه به تو

ای قامت سروگشته کوتاه به تو	در شب مروای شده نخل ماه به تو
گر رنج رسد مباد نگاه به تو	آن رنج رسد به من پس آنگاه به تو

رباعی شماره ۳۳۸: آنی که عدو چو برک بیدست از تو

در حسن زمانه را نویدست از تو	آنی که عدو چو برک بیدست از تو
این رسم یه کرمی سپیدست از تو	مه راه ضیا هنوز امیدست از تو

رباعی شماره ۳۳۹: بی آنکه به کس رسید پیوند از تو

بی آنکه به کس رسید پیوند از تو	آوازه به شهر در پرکند از تو
کس بر دل تو نیست خداوند از تو	ای قننه روزگار تا چند از تو

رباعی شماره ۳۴۰: جز کرد دلم گشت نذاذد غم تو

در بلعجی هم به تو ماند غم تو	جز کرد دلم گشت نذاذد غم تو
غنناک شوم کرم ماند غم تو	هر چند بر آتشم نشاند غم تو

رباعی شماره ۳۴۱: ای مجلس ماز مجلس خرم تو

ای مجلس ماز مجلس خرم تو دل مردی را که بر آید دم تو

شد بر دو کمان سنایی پر غم تو یا ماتم دل دارد یا ماتم تو

رباعی شماره ۳۴۲: ای بی تو دلیل اشب و ادهم تو

ای بی تو دلیل اشب و ادهم تو	اقبال فروشد که بر آید دم تو
دیوانه شدست عقل در ماتم تو	جان چیست که خون نگرید اندر غم تو

رباعی شماره ۳۴۳: چون موی شدم ز رشک پیراهن تو

چون موی شدم ز رشک پیراهن تو	وز رشک گریبان تو و دامن تو
کاین بوسه همی دهد قدمای ترا	و آنرا شب و روز دست در کردن تو

رباعی شماره ۳۴۴: دل سوخته شد در تَف اندیشهٔ تو

دل سوخته شد در تَف اندیشهٔ تو	بگنند سپرد صف اندیشهٔ تو
دل خود چه کند سنگ خاره و آهن سرد	چون موم شود در کف اندیشهٔ تو

رباعی شماره ۳۴۵: ای زلف و رخ تو مایه پیشه تو

ای زلف و رخ تو مایه پیشه تو وی مطلع مه کناره ریشه تو

وی کشته هزار شیردیشه تو تویی خبر و جهان در اندیشه تو

رباعی شماره ۳۴۶: ای همت صد هزار کس در پی تو

ای همت صد هزار کس در پی تو وی رنگ گل و بوی گلاب از خوی تو

ای تعیبه جان عاشقان در پی تو ای من سرخویش کشته ام در پی تو

رباعی شماره ۳۴۷: دل کیست که کوهری فشاند بی تو

دل کیست که کوهری فشاند بی تو یاتن که بود که ملک راند بی تو

حقا که خرد راه نداند بی تو جان زهره ندارد که باند بی تو

رباعی شماره ۳۴۸: چون آتش تنیر بی قرارم بی تو

چون آتش تنیر بی قرارم بی تو	چون خاک ز خود خبر ندارم بی تو
بر آب همی قدم گذارم بی تو	از باد سپرس تاجه دارم بی تو

رباعی شماره ۳۴۹: ای عقل اگر چند شیرینی دون شو

ای عقل اگر چند شیرینی دون شو وی دل زدگی به کرد و خون در خون شو

در پرده آن مکار دیگر کون شو بادیده در آبی و بی زبان بیرون شو

رباعی شماره ۳۵۰: اندر ره عشق دلبران صادق کو

عذر است همه زاویه ما و امت کو	اندر ره عشق دلبران صادق کو
کیتی همه نطقست یکی ناطق کو	یک شهر همه طیب شد حافظ کو

رباعی شماره ۳۵۱: باز آن پسر چه زنج خوش زن کو

باز آن پسر چه زنج خوش زن کو	آن کو دک زن فریب مرد افکن کو
کیرم دل مرده ریکم او برد و برفت	آن صبر که باز ماند آن از من کو

رباعی شماره ۳۵۲: ای معتبران شروالیتان کو

ای معتبران شروالیتان کو	تابنده خدای در حوالیتان کو
وی قوم جمال صدر عالیتان کو	زیبای زمانه بلمعالیتان کو

رباعی شماره ۳۵۳: گفتی گله کرده ای زمین با که و مه

گفتی گله کرده ای زمین با که و مه	بهستان چنین بر من بیچاره من
از توبه کسی گله نکردم بانه	گفتم که اگر نکوترم داری به

رباعی شماره ۳۵۴: ماذات نهاده بر صفاتیم همه

ماذات نهاده بر صفاتیم همه	موصوف صفت سخره ذاتیم همه
تاد صفتیم در ماتیم همه	چون رفت صفت عین حیاتیم همه

رباعی شماره ۳۵۵: کربدکویی ترابدی گفت ای ماه

کربدکویی ترابدی گفت ای ماه	هرگز نشود بر تو دل بنده تباه
از گفته بدگوی زما عذر نخواه	کاینه سیه نگرود از روی سیاه

رباعی شماره ۳۵: از بهر یکی بوس به دو ماه اسی ماه

از بهر یکی بوس به دو ماه اسی ماه	داری سه چهار پنج ماهم همراه
ای شش بهت و هفت فلک راه به تو راه	از هشت بهشت آمده اسی در نه ماه

رباعی شماره ۳۵۷: بامن ز دریچه ای مشکب و نخواه

بامن ز دریچه ای مشکب و نخواه	از لطف سخن گفت و من استاده به راه
گفتی که ز نور روی آن بت ماه	صد گوکب سیاره بزاد از یک ماه

رباعی شماره ۳۵۸: زین عالم بی وفا سپردازی به

زین عالم بی وفا سپردازی به خود را ز برای حرص نگدازی به
عالم چو به دست ابلهان دادستند باروی زمانه، پیمان سازی به

رباعی شماره ۳۵۹: کرتوبه صلاح خویش کم نازی به

کرتوبه صلاح خویش کم نازی به با حالت تقد و قوت در سازی به
در صومعه سرزده نفرازی به بختانه اگر ز بت پروازی به

رباعی شماره ۳۶۰: جز یاد تو دل بهر چه بستم توبه

جز یاد تو دل بهر چه بستم توبه	بی ذکر تو هر جای نشستم توبه
در حضرت تو توبه شکستم صدبار	زین توبه که صدبار شکستم توبه

رباعی شماره ۳۶۱: با من دو هزار عشوه بفروخته‌ای

با من دو هزار عشوه بفروخته‌ای	تا این دل من بدین صفت سوخته‌ای
تو جامه دلبری کنون فروخته‌ای	این چندین عشوه از که آموخته‌ای

رباعی شماره ۳۶۲: در جامه و فوطه سخت خرم شده‌ای

در جامه و فوطه سخت خرم شده‌ای کاشوب جهان و شور عالم شده‌ای

در خواب ندانم که چه دیدستی دوش کامروز چو نقش فوطه در هم شده‌ای

رباعی شماره ۳۶۳: ای آنکه تو رحمت خدایی شده ای

ای آنکه تو رحمت خدایی شده ای در چشم بجای روشنایی شده ای

از زندگی سوی پارسایی شده ای اندر خور صحبت سنایی شده ای

رباعی شماره ۳۶۴: تانقطهٔ حال مشک بر رخ زده‌ای

تانقطهٔ حال مشک بر رخ زده‌ای عشق همه نیکوان تو شرخ زده‌ای

ظفرای شهنشاه جهان منوخ ست تانخط نکو بر رخ فرخ زده‌ای

رباعی شماره ۳۶۵: هر چند به دلبری کنون آمده‌ای

هر چند به دلبری کنون آمده‌ای در بدن دل تو ذوقن آمده‌ای
آلوده همه جامه به خون آمده‌ای کوئی که ز چشم من برون آمده‌ای

رباعی شماره ۳۶۳: در حسن چو عشق نادرست آمده‌ای

در حسن چو عشق نادرست آمده‌ای	در وعده چو عهد خویش سست آمده‌ای
در دلبری ار چند نخست آمده‌ای	رو بهیچ کج که سخت چست آمده‌ای

رباعی شماره ۳۶۷: خسودی تو بجویم ای مولایی

خسودی تو بجویم ای مولایی	چون باد بزان شوم ز ناپروایی
چون شمع اگر سرم ز تن بریایی	همچون قلم آن کنم که تو فریایی

رباعی شماره ۳۶۸: چون نار اکرم فروختن فریابی

چون نار اکرم فروختن فریابی	چون بادبزان شوم ز ناپروایی
زیر قدم خودار چون حاکم سایی	چون آب روانه کردم از مولایی

رباعی شماره ۳۶۹: گفتم که بزم از تو ای مینایی

گفتم که بزم از تو ای مینایی	گفتی که بمیرتا دلت برایی
گفتار ترا به آزمایش کردم	می بشکیم کنون چه میفرمایی

رباعی شماره ۳۷۰: ای سوسن آزاد ز بس رعنائی

ای سوسن آزاد ز بس رعنائی	چون لاله ز خنده بیچ می ناسایی
پشتم چو بتفه گشت ای مینایی	زیراکه چو گل زود روی، دیر آیی

رباعی شماره ۳۷۱: تاتوز درون وفای او می جویی

تاتوز درون وفای او می جویی	وانکه ز برون جفای او میجویی
زان کی برهی که نیک و بد با او بی	از پنجه می کشتن آتش جویی

رباعی شماره ۳۷۲: غم کی خورد آنکہ شادمانش تویی

غم کی خورد آنکہ شادمانش تویی	یا کی مرد آنکہ زندگانش تویی
در نیہ آن جهان کجا بند دل	آزرا کہ بہ تقدیر جہانش تویی

رباعی شماره ۳۷۳: بنیرار شواز خود که زیان تو تویی

کم شوز ستاره کا سامان تو تویی	بنیرار شواز خود که زیان تو تویی
خوش باش که در جمله جهان تو تویی	پیدا دکران راست نمان تو تویی

رباعی شماره ۳۷۴: مردی که برای دین سوارست تویی

مردی که برای دین سوارست تویی	شخصی که جمال روزگارست تویی
چرخ که به ذات کاکارست تویی	شمسی که ز نجم یادگارست تویی

رباعی شماره ۳۷۵: چون حمله دهی نیک سوارا که تویی

چون بوسه دهی ظریف یارا که تویی	چون حمله دهی نیک سوارا که تویی
در جنگ قوی ستیزه کارا که تویی	در صلح شکر بوسه شکارا که تویی

رباعی شماره ۳۷۶: خود ماه بود چنین منور که تویی

خود ماه بود چنین منور که تویی	یا مهر بود چنین سمسر که تویی
کفتی که برو نکوتری کیر از من	الله الله ازین نکوتر که تویی

رباعی شماره ۳۷۷: روشن تر از آفتاب و ماهی کوبی

پدرام تر از منند و گاهی کوبی	روشن تر از آفتاب و ماهی کوبی
تا خود به کجارسید خواهی کوبی	آراسته از لطف الاهی کوبی

رباعی شماره ۳۷۸: جایی که نمودی آن رخ روح افزای

بنمای دلی را که نبروی از جای	جایی که نمودی آن رخ روح افزای
نخسی دل بندگان کند بر تو خدای	ز آنروز میندیش که بی علت ودای

رباعی شماره ۳۷۹: باخشم تو از پی تو ای دهر آرای

مهر افزایم گر چه بود کین افزای	باخشم تو از پی تو ای دهر آرای
خود را چون کمر ددل او سازم جای	ور تیغ دوروید کرد از سر تاپای

رباعی شماره ۳۸۰: در عشق تو ای شکر لب روح افزای

نالان چو کمانچہ ام خروشان چون نای	در عشق تو ای شکر لب روح افزای
چون چنک ستاده ام به خدمت بر پای	تا چون بر بطن بسازیم بر بر جای

رباعی شماره ۳۸۱: خود را چو عطادهی فراوان مستای

وز منع کسی نیز مرو نیک از جای	خود را چو عطادهی فراوان مستای
بندذه خداست و کشانده خدای	در منع و عطا تر از دست و ز پای

رباعی شماره ۳۸۲: در پیش خودم، همی کنی آنجایی

پس در عتسم، همی زنی پرتابی	در پیش خودم، همی کنی آنجایی
تا با تو غم تو کویم ازهربابی	جاوید شبی باید و مهتابی

رباعی شماره ۳۸۳: شب را سلب روز فروزان کردی

شب را سلب روز فروزان کردی	تا حسن بر اهل عشق تاوان کردی
چون قصد به خون صد مسلمان کردی	دست و دل و زلف هر سه یکسان کردی

رباعی شماره ۳۸۴: صد چشمه ز چشم من براندی و شدی

صد چشمه ز چشم من براندی و شدی	بر آتش فرقم نشاندی و شدی
چون باد جهنده آمدی تنگ برم	حاکم به دودیده برفشاندی و شدی

رباعی شماره ۳۸۵: ای رفته و دل برده چنین پسندی

ای رفته و دل برده چنین پسندی	من می کریم ز درد تو می خندی
گمشفت که بیری و دل بر کندی	تو هندویی و برنده باشد هندی

رباعی شماره ۳۸۶: ای دل نبوش از آن صنم دلداری

ای دل نبوش از آن صنم دلداری	بیوده مفرمای تن اندر خواری
کان ماه سحراره ز درد و غم تو	فارغ تر از آنست که می پنداری

رباعی شماره ۳۸۷: در هر خم زلف مشکبیزی داری

در هر سر غمزه رتخیزی داری	در هر خم زلف مشکبیزی داری
روزی داری از آنکه ریزی داری	رو که چه ز عاشقان گریزی داری

رباعی شماره ۳۸۸: زان چشم چون زکس که به من درنگری

زان چشم چون زکس که به من درنگری	چون زکس تیرماه خوابم ببری
زکس چشمی چون زکس ای رشک پری	هر چند شگفته تر شوی شوخ تری

رباعی شماره ۳۸۹: کیرم که غم هجر و صالم نخوری

کیرم که غم هجر و صالم نخوری	نه نیر به چشم رحم در من نگری
این مایه توانی که بردشمن و دوست	آبم نبری و پوستینم نداری

رباعی شماره ۳۹۰: از نکتهٔ فاضلان به اندام تری

از نکتهٔ فاضلان به اندام تری	وز سیرت زاهدان نکونام تری
از رود و سرود و می غم انجام تری	من سو ختم و تو حر زمان خام تری

رباعی شماره ۳۹۱: کفشی که چوراه آشنایی گیری

کفشی که چوراه آشنایی گیری	اندر دل و جان من روایی گیری
کی دانستم که بی وفایی گیری	در خشم شوی کم سنایی گیری

رباعی شماره ۳۹۲: باشد همه را چو بر ستاره سُحری

باشد همه را چو بر ستاره سُحری دل بر تو نهادن ای بت از بی خبری
زیرا که چو صبح صادق ای رشک پری هم پرده دیده ای و هم پرده دری

رباعی شماره ۳۹۳: راهی که به اندیشهٔ دل می سپری

خواهی که به هر دو عالم اندر نگری	راهی که به اندیشهٔ دل می سپری
کاخجاکه همی ترسی ازومی گذری	در سرت همیشه سیرت کردون دار

رباعی شماره ۳۹۴: هست از دم من همیشه چرخ اندردی

هست از دم من همیشه چرخ اندردی وز شرم حالت آفتاب اندر خوی

هر روز چو مده به منبری داری پی آخر چو ستاره شوخ چشمی تاکی

رباعی شماره ۳۹۵: چون بلبل داریم برای بازی

چون بلبل داریم برای بازی	چون گل که یویم برون اندازی
شمعم که چو برفروزم بکدازی	چنکم که ز بهر زدم می سازی

رباعی شماره ۳۹۶: کشتم ز غم فراق دیادوزی

کشتم ز غم فراق دیادوزی	چون سوزن و در سینه سوزن سوزی
باشد که مرابه قول نیک آموزی	چون سوزن خود به دست گیرد روزی

رباعی شماره ۳۹۷: در هجرتو کردم کراید به خسی

در هجرتو کردم کراید به خسی	در برنگذارش که سازم هوسی
ور دیده نکه کند به دیدار کسی	در سرنگذارش که ماند نفسی

رباعی شماره ۳۹۸: تاهشیاری به طعم مستی نرسی

تاهشیاری به طعم مستی نرسی	تا تن مذهبی به جان پرستی نرسی
تا در ره عشق دوست چون آتش و آب	از خود نشوی نیست به مستی نرسی

رباعی شماره ۳۹۹: در خدمت ما اگر زمانی باشی

در خدمت ما اگر زمانی باشی در دولت صاحب قرانی باشی

در پاک و عزیز، پیمو جانی باشی بی ماتو چوبی جان و روانی باشی

رباعی شماره ۴۰۰: تاخذ ز جان مستمند اندیشی

تاخذ ز جان مستمند اندیشی	تاکی ز جهان پرگزند اندیشی
آنچه از تو توان شدن، همین کالبد است	یک مژده کو مباش خند اندیشی

رباعی شماره ۴۰۱: ای عود بهشت فعل بیدی تاکی

ای عود بهشت فعل بیدی تاکی	وی ابرامید ناامیدی تاکی
کردی بر من کبود رخ زرد آخر	ای سرخ سیاه کر سپیدی تاکی

رباعی شماره ۴۰۲: بیداد تو بر جان سنایی تاکی

بیداد تو بر جان سنایی تاکی	وین با ختن عشق ریایی تاکی
از هر چه مرا بود ببردی همه پاک	آخر بنگونی این دغایی تاکی

رباعی شماره ۴۰۳: کردنیارابه خاشه اسی داشتی

کردنیارابه خاشه اسی داشتی	همچون دکران قماشه اسی داشتی
لولی کونی مراو کر لولیمی	لگبی و سکی و لاشه اسی داشتی

رباعی شماره ۴۰۴: می خور که طریفان جهان را ددی

برکرد بناگوش زمی بینی خوی	می خور که طریفان جهان را ددی
صد توبه شکستم به یک کوزه می	تاکی کو بی توبه شکستم بی هی

رباعی شماره ۴۰۵: کر آمدنم ز من بدی نادمی

کر آمدنم ز من بدی نادمی	در نیشدن ز من بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین دهر خراب	نه آمدی نه شدمی نه بدی

رباعی شماره ۴۰۶: کر من سرناز هر خسی داشتی

کر من سرناز هر خسی داشتی	معشوقه دین شربسی داشتی
و بر دل خود دست رسی داشتی	در هر نفسی، بهمتقی داشتی

رباعی شماره ۴۰۷: کر من چو تو سنگین دل و ناخوش خومی

کر من چو تو سنگین دل و ناخوش خومی	کی بستہ آن زلف و رخ نیکومی
این دل کہ مراست کاشکی تو منمی	و آن حوکہ تراست کاشکی من تومی

رباعی شماره ۴۰۸: ای شمع ترا نکفتم از نادانی

ای شمع ترا نکفتم از نادانی	از شهد جدا مشو که اندرمانی
تالا بزم اکنون تو و بی فرمانی	کریانی و سر بریده و سوزانی

رباعی شماره ۴۰۹: ای آنکه مرابه جای عقل و جانی

ای آنکه مرابه جای عقل و جانی	بالذت علم و قوت و ایمانی
از دوستی تو زنده گردودانی	گر نام تو بر خاک سنایی خوانی

رباعی شماره ۴۱۰: پرسی که ز بهر مجلس افروختنی

پرسی که ز بهر مجلس افروختنی در عشق چه لقطه‌است بردوختنی

ای بی خبر از سوخته و سوختنی عشق آمدنی بود نه اندوختنی

رباعی شماره ۴۱۱: یک روز نباشد که تو با کبر و منی

صدیق جابر من مسکین نرنی	یک روز نباشد که تو با کبر و منی
از کوه پلنگ آرمی و در من گلنی	آن روز که کم باشد آن ممحنی

رباعی شماره ۴۱۲: کفتم چو لبی بوسه ده ای بی معنی

کفتم چو لبی بوسه ده ای بی معنی	خود چون زلفی پر کره ای بی معنی
کفتی ز که یایم به ای بی معنی	بما تو برین دلی زه ای بی معنی

رباعی شماره ۴۱۳: تانخرقه و رانده هرد نشوی

تانخرقه و رانده هرد نشوی	نزد همه کس چو کفر و کافر نشوی
حقا که بدین حدیث همسر نشوی	تا هر چه کمست از تو کمتر نشوی

رباعی شماره ۴۱۴: جز راه قلندر و خرابات مسوی

جز راه قلندر و خرابات مسوی	جز باده و جز سماع و جز یار محوی
پر کن قدح شراب و در پیش بسوی	می نوش کن ای مکار و یهوده مکوی

رباعی شماره ۴۱۵: کیرم که مقدم مقالات شوی

کیرم که مقدم مقالات شوی	پیش شمن صفات خودلات شوی
جز جمع مباش تا مکر ذات شوی	کانکه که پراکنده شوی مات شوی

رباعی شماره ۴۱۶: باهترتاری سوخته چون پودشوی

یا حمله همه زیان بی سودشوی	باهترتاری سوخته چون پودشوی
زینگونه به کام دشمنان زودشوی	در دیده عهد دوستان دودشوی

رباعی شماره ۴۱۷: بر خاک نهم پیش تو سرگر خواهی

بر خاک نهم پیش تو سرگر خواهی	وان خاک کنم ز دیده ترگر خواهی
ای جان چو به یاد تو مرا کار نکوست	جان نیردل امکار و سرگر خواهی

رباعی شماره ۴۱۸: تاکی ز غم جهان امانی خواهی

تاکی ز غم جهان امانی خواهی	تاکی به مراد خود جهانی خواهی
چون در خور خوشتن تنانگنی	زین مسجد و زان میکده نانی خواهی

رباعی شماره ۴۱۹: از خلق ز راه تنیرکوشی نرہی

از خلق ز راه تنیرکوشی نرہی	وز خود ز سر سخن فروشی نرہی
زین هر دو بدین دو کر بکوشی نرہی	از خلق وز خود جز به خموشی نرہی

رباعی شماره ۴۲۰: تاشد صنما عشق تو همراه ره‌ی

تاشد صنما عشق تو همراه ره‌ی	در هم زده شد عشق و تمناه ره‌ی
چونان شد اگر ازین دل آهی نزنم	جز جان نبود تعییه در آه ره‌ی

رباعی شماره ۴۲۱: ای شور چو آب کامه و تلخ چومی

ای شور چو آب کامه و تلخ چومی	چون نای میان تسی و پر بند چونی
بی چربش، همچون جگر و سخت چونی	بد عهد چو روزگار و مکروه چونی